

# ساختار هژمونستی ایالات متحده آمریکا و نارسایی های آن<sup>۱</sup>

دکتر محسن مسرت<sup>۲</sup>

## پیشگفتار

ایالات متحده آمریکا کمابیش تا نیم سده پس از جنگ جهانی دوم جهان غرب را بی چون و چرار هبیری می کرد و این رهبری بر سرکردگی اقتصادی، سیاسی، نظامی و نیز فرهنگی استوار بود. ارزش های بنیادین دوران روشنگری و همچنین ارزش های بنیادین در نظام سیاسی ایالات متحده مانند آزادی های فردی، دموکراسی، انسان گرایی و جدایی دین از دولت به گونه چشمگیر در عملکرد سیاسی نمود می یافت. اقتصاد ایالات متحده در طول دهه های اقتصاد سرمایه داری خودکفا و پویا بود. جهان غرب به دنبال اقتباس از شیوه زندگی آمریکایی بود و در سایه مرزبندی با اردوگاه شوروی و بر پایه منافع خودی، همه نهادهای بین المللی زیر سیطره ایالات متحده مانند بانک جهانی، صندوق بین المللی پول، ناتو و... مشروعیّت می یافت. اگر برخی مداخله گری های امپریالیستی ایالات متحده آمریکا در دوران جنگ سرد از انظار عمومی در غرب پنهان مانده بود، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا هر چه بی پرده تر، دیگر روی زشت خود را نشان داد. اگر این چرخش را تنها در پیوند با حکومت نو محافظه کار کنونی ایالات متحده بدانیم، ارزیابی درستی نکرده ایم. سربر آوردن نو محافظه کاران به گونه میسیونرهای مهاجم جنگ پرست نباید این واقعیت را از دید ما دور دارد که ریشه های آمریکایی نور باید در دوران زمامداری رونالد ریگان یافت و حتی تا هنگام فرو افتادن انفجار بمب اتمی در هیروشیما و ناکازاکی در ۱۹۴۵ بی گرفت.

امروزه جهان بی وقفه به سوی کثرت گرایی و پلورالیسم

پیش می رود. غول های تازه اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین همچون واحدهای مستقل اقتصادی و سیاسی اعلام موجودیت کرده اند و در آینده نزدیک هند نیز به این گروه خواهد پیوست. آمریکای نو در برابر این دگرگونی، در حقیقت واکنش واپس گرانه نشان می دهد. رهبران ایالات متحده از آن بیم دارند که موقع بی مانند تاریخی کشورشان را که همچون آهن ربا کارشناسان نخبه، منابع طبیعی و سرمایه های مالی جهان را جذب می کند، برای همیشه از دست بدهند. آنان به جای به کار گرفتن روش های پایدار، می کوشند موقع اقتصادی ایالات متحده و نقش دلار بعنوان ارز تعیین کننده جهانی را با خشونت و در سایه برتری نظامی خود در آینده نیز حفظ کنند. ایالات متحده منطقه خاور میانه و بویژه خلیج فارس را بی پروا به مهمترین اهرم ژئواستراتژیک سلطه گری در برابر دیگر کشورها و قطب های جهان تبدیل کرده است و سرسختانه می کوشد بر همه منابع نفتی فراوان این منطقه چه با هدف به دست آوردن نفت ارزان و چه با هدف داشتن حربه ای ژئواستراتژیک در برابر دیگران چنگ اندازد و این کنترل را همیشگی کند. آمریکای نو از دهه های پیشین بگونه نهاجمی همواره در این راه گام برداشته است که نهادهای اقتصادی بین المللی را به خدمت اقتصاد ملی خود در آورد و بخشی از سرمایه ها و ثروت های جهانی را به شکل رانت سلطه گری غصب کند. در جنگ عراق، ایالات متحده بعنوان ابرقدرت جهانی نشان داد که مایل است از آن پس قدرت خود را بیشتر با «شیوه جنگ آمریکایی» به نمایش بگذارد تا با «شیوه جذاب زندگی آمریکایی». امروز، ایالات متحده دشمنانه تر و

## ۱- شکاف اجتماعی درونی، بنیادگرایی

### مذهبی و هژمونیک

جامعه آمریکا جامعه‌ای چندفرهنگی، چندقومی و از دید اجتماعی و مکانی بسیار رنگارنگ است. مهاجران غیر اروپایی مانند چینی‌ها و آمریکای لاتینی‌ها در کنار سیاهان آمریکای هنوز در «گتو» زندگی می‌کنند، و بیشتر رنگین‌پوستان تاکنون در جامعه جذب نشده‌اند. بی‌گمان فردگرایی، دموکراسی پایه‌ای بومی و برهیز از تمرکزگرایی زمینه اجتماعی نیرومندی برای تنوع فرهنگی-هنری پدید آورده و آمریکارا برای بسیاری کسان در جهان جذاب ساخته است، اما در برابر این شالوده، مرکزگرایی و اشنگن در روابط خارجی - که از پهناوری قاره مانند این کشور و نیز بی‌توجه بودن شهروندان به مسایل روز و مشکلات دیرپای جهانی سرچشمه می‌گیرد، قرار دارد.

بی‌توجهی عمومی آمریکاییان به مسایل جهانی، در حقیقت سیاست خارجی آن کشور را از حوزه کنترل دموکراسی درونی دور می‌کند و به نخبگان حاکم این توان را می‌بخشد که در روابط خارجی بویژه با دولتهای غیردموکراتیک جهان سومی همانند دولتهای توتالیتر عمل کنند. برای نمونه، آمریکا در هیروشیما و ناکازاکی بمب اتمی منفجر می‌کند و ۱۸۰ هزار انسان را به کشتن می‌دهد، بی‌اینکه لزوم این کار ضدبشری به نقد و بررسی دموکراتیک کشیده شود؛ جنگ ویتنام را با یک دروغ بزرگ آغاز می‌کند و زمانی دراز بر واقعیتها سرپوش می‌گذارد تا اینکه بازگشت جسد هزاران سرباز آمریکایی توجه شهروندان را به اینکه جنگی در جریان است جلب کند. با دروغ بزرگ وجود خطر جنگ افزارهای کشتار جمعی، به جنگ عراق می‌رود و خاک آن کشور را زیرورو می‌کند، بی‌اینکه نهادهای دموکراتیک درونی کمترین اهمیتی به این کار بدهند. برعکس، یک دروغ‌گویی به نسبت کوچک در زمینه مسایل داخلی، چنان که در مسئله واترگیت دیدیم، به کناره‌گیری رئیس‌جمهوری می‌انجامد. بدین‌سان، این واقعیت که سیاستهای خارجی آمریکا بویژه در رابطه با جهان سوم بیرون از حوزه نظارت دموکراتیک است یا نظارت اندکی بر آن صورت می‌گیرد، به عاملی بس خطرناک برای صلح جهانی تبدیل شده است.

آثار مثبت شیوه زندگی آمریکایی و سرکردگی فرهنگی ایالات متحده در جهان غرب از یک سو و تهدید دشمن بیرونی در آن دوران، یعنی اتحاد جماهیر شوروی از سوی

بی‌پروا تر از پیش به سازمان ملل متحد که به دست آمریکای کهن برپا شده ضربه می‌زند و گستاخانه خود را بالاتر از حقوق بین‌الملل قرار می‌دهد.

در این شرایط، ارزیابی سیاستها و رفتار آمریکای نو بسیار متفاوت از گذشته است. شناخت آمریکا از بی‌آزار دیدن آن دولت آغاز می‌شود و به مخالفت در بست با آن پایان می‌یابد. این دیدگاهها هر دو بر کنار از آینده‌نگری است و مانع بهره‌گیری از امکانات در راه رسیدن به یک نظام جهانی کثرت‌گرا می‌شود چنین آینده‌نگری برای برهیز از خطرهای یک‌تازی ایالات متحده برای جامعه جهانی - که به دشواری مهار شدنی است - ضرورت دارد. یک‌تازی و گرایش آمریکا به نظام جهانی تک‌قطبی اینک به مهمترین عامل بی‌ثباتی، درگیری، خشونت و بحرانهای گوناگون در گوشه و کنار جهان تبدیل شده است. از این رو چاره‌اندیشی برای حل این مشکل و هموار کردن راه رسیدن به جهانی چندقطبی و کثرت‌گرا اهمیت بی‌چون و چرا یافته و پلورالیستها را چه در اروپا و چه در ایالات متحده و دیگر نقاط جهان در برابر چالشی بزرگ قرار می‌دهد.

اما ساختار سیاستهای یک‌تازانه و انحصارگرایانه آمریکا بسیار پیچیده است. از یک سو ایالات متحده به پشتوانه وسعت جغرافیایی، منابع طبیعی سرشار و توانمندیهای اقتصادی و نظامی همه شرایط لازم را برای ابرقدرت بودن و اینکه بتواند روابط بین‌الملل را به سوی جهان تک‌قطبی دلخواه خود براند و آنرا زیر نفوذ بگیرد، دارد. از سوی دیگر، ساختار اقتصادی و ژئوپولیتیک جهانی و ضعف سیاسی دیگر کشورها میدان را برای یک‌تازی آمریکا خالی گذاشته است. ساختار هژمونیک ایالات متحده که بر مجتمع‌های نظامی-صنعتی، ژئوپولیتیک نفت و نقش دلار در بازار جهانی استوار است برآیند کناکنش میان عوامل و پدیده‌های یاد شده در نیم‌سده گذشته است. گذشته از آن، تحولات اجتماعی و فرهنگی در آمریکا نیز به جناحهای جنگ‌گرا و نومحافظه‌کار به گونه‌ای نگران‌کننده امکان دخالت و سیاست‌گذاری داده است. در این نوشتار، نخست ریشه‌های اجتماعی و فرهنگی رفتار آمریکا در نیم‌سده اخیر و سپس عوامل تعیین‌کننده و پایه‌های هژمونیک ایالات متحده ارزیابی، و سرانجام به نارسایی‌های این هژمونیک و شرایط دگرگونی در راستای چندقطبی شدن جهان پرداخته می‌شود.

دیگر، کافی بود تا شکافهای اجتماعی-فرهنگی درونی برای چند دهه پنهان مانده و مشروعیت گسترده اجتماعی برای برنامه‌های داخلی و خارجی ایالات متحده پدید آید. اما شیوه زندگی آمریکایی و نیز الگوی مصرف بر پایه فور دیسم پس از جنگ جهانی دوم جذابیت خود را از دست داد و دشمن ساخته و پرداخته آمریکا یعنی اتحاد جماهیر شوروی نیز از میان رفت. نولیبرالیسم اختلاف طبقاتی را تشدید کرد و طبقات استثمار شده را به لحاظ ضعف شبکه‌های حمایت اجتماعی به ترس جمعی گرفتار ساخت.<sup>۳</sup>

تصادفی نیست که در دو دهه گذشته مذهب و اندیشه دینی پس از یک دوره دراز چیرگی سنت‌های رادیکال-لیبرال دوباره در جامعه و سیاست ایالات متحده جا باز کرده است. بر پایه نظر خواهی‌ها «۴۶ درصد شهروندان ایالات متحده - مانند جرج دبلیو بوش - خود را مسیحی اوانجلی یعنی دوباره زاده شده می‌دانند...؛ ۴۸ درصد نظریه تکامل داروین را مردود می‌شمارند؛ ۶۸ درصد معتقدند که یک بار با شیطان رودرو شده‌اند...» وزیر دادگستری، جان اشکرافت (John Ashcroft) اعلام کرد: «ما خدایی جز عیسی مسیح نداریم» و تام دلی (Tom de Lay) رئیس فراکسیون جمهوری خواهان در مجلس نمایندگان معتقد است که از سوی خداوند فراخوانده شده که «جهان بینی انجیلی» را در سیاست آمریکا تقویت کند، که بر پایه آن تنها مسیحیت می‌آموزد که «چگونه می‌توان با واقعیات این جهان کنار آمد». <sup>۴</sup> از این روشن تر، جلوه مذهبی رئیس جمهوری است؛ چیزی که در آمریکای نو شالوده گسترده‌ای دارد. سخن گفتن از «رسالت» جرج دبلیو بوش مبنی بر «پیگیری مشیت الهی» و معرفی او بعنوان «رهبر فروتن یک کشور بزرگ»، سخن گفتن از «برادری با مسیح» و سخن گفتن از آن آزادی است که «ته هدیه آمریکا برای جهان... که هدیه خداوند به بشریت است». روشن فکر آمریکایی لويس لافام (Lewis Lap-ham) با تحلیل شرایط روحی حاکم بر ایالات متحده با نگرانی تمام به این نتیجه می‌رسد که «آمریکا تا چه اندازه خطرناکی از لنگرگاه خویش در روشنگری سده هیجدهم دور شده است». <sup>۵</sup> هورست ابرهارد ریشتر (Horst Ebe-rhard Richter) روانشناس و پزشک آلمانی در همین زمینه از «بحران اخلاقی آمریکاییان» که «باید به دقت بسیار مورد توجه قرار گیرد، تا بتوان بیش از هر زمان

دیگر از ضد آمریکایی بودن مصون ماند»<sup>۶</sup> سخن می‌گوید.

جامعه‌شناسان ریشه‌های اجتماعی و ذهنی دین‌گرایی افراطی آمریکاییان را به اسطوره دوران تأسیس ایالات متحده و طرز فکر غالب بر مردمانی که چند سده پیش از جامعه اروپایی خود جدا شدند ولی بار سنگین در به‌دردی و سرگشتگی فرهنگی را تا امروز هم به‌دوش می‌کشند ارتباط می‌دهند. مهاجران پیشین و ساکنان امروز وضع خود را با نمونه یادشده در تورات یعنی «مردمان برگزیده» مقایسه می‌کنند و باور دارند که ایشان هم مانند یهودیان مهاجر از مصر، با گذشتن از اقیانوس اطلس و سکونت در سرزمین جدید به «مردمان برگزیده» مورد رحمت ویژه خداوند تبدیل شده‌اند. بدین سان برپایی ایالات متحده در ذهن بسیاری از آمریکاییان به مشیت الهی تعبیر می‌شود.<sup>۷</sup> با توجه به ریشه‌های ژرف دین‌گرایی افراطی در قیاس با دیگر کشورهای مسیحی غرب و بویژه با اروپای غربی، جریانهای سیاسی می‌توانند انبوهی از شهروندان را با برنامه‌ها و هدف‌های دینی به خود جلب کنند. از همین رو جرج دبلیو بوش که اعتقاد دینی خود را پیش از انتخابات ۲۰۰۴ به نمایش گذارد توانست مسیحیان افراطی را به جمع مبلغان انتخاباتی بیفزاید و با همه ضعف سیاستهایش چه در زمینه اقتصادی - اجتماعی و چه در جنگ عراق، پیروزی دور از انتظار به دست آورد.<sup>۸</sup>

به تازگی باربارا ویکتور (Barbara Victor) جامعه‌شناس آمریکایی پژوهش‌جامعی درباره دگرگونیهای نقش دین در ایالات متحده انجام داده است.<sup>۹</sup> از دید وی، اکنون بیش از ۸۰ میلیون آمریکایی در مراسم عبادی اوانجلی‌ها فعالانه شرکت می‌کنند و جرج دبلیو بوش یکی از آنهاست. بررسیهای ویکتور نشان می‌دهد که بنیادگرایان اوانجلیست در دو مرحله رشدی شگفت‌انگیز داشته‌اند: نخست پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و بویژه گروگان گرفته شدن کارمندان سفارت ایالات متحده در تهران و دیگر بار پس از رویدادهای ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱.

چنین می‌نماید که در دوران کنونی بنیادگرایی‌ها بگونه‌ای خطرناک برهم اثر می‌گذارند، یکدیگر را تشدید می‌کنند و سمت‌وسو می‌دهند. نمونه این رابطه را می‌توان در فلسطین و اسرائیل دید. در این منطقه، در این سال‌ها هم بنیادگرایی اسلامی و هم بنیادگرایی یهودی پایه‌های

آمریکا به دو شیوه کار کرد دارد: یکی با کاربرد ابزار تنش و دیگری بامدارا.<sup>۱۳</sup> اما لازم است این تعریف را دقیقتر کنیم.

ایالات متّحده، ویژگیهای يك ابرقدرت غول آسای جهانی را بسی بیش از بریتانیای سده‌های ۱۸ و ۱۹ دارد. این ویژگیها عبارت است از جمعیت فراوان و پویا، منابع طبیعی سرشار، اقتصاد نیرومند، پیشتازی در زمینه تکنولوژی، تسلط بر سرمایه و پول جهانی، داشتن پیوندهای بازرگانی گسترده با دیگر کشورها، درآمد سرانه چشمگیر، پیشتازی در زمینه‌های علمی و فرهنگی، برخورداری از مهمترین زبان بین‌المللی و بویژه برتری بی‌رقیب نظامی چه در سطح جنگ‌افزارهای متعارف و چه در سطح جنگ‌افزارهای هسته‌ای. اما اهرمهای هژمونیستی آمریکا در راستای چیرگی بر کشورها یکنواخت نیست و بسته به شرایط و ویژگیهای متفاوت کشورهای زیر نفوذ است. هژمونیسم آمریکا در قبال اعضای اتحادیه اروپا و ژاپن یعنی کشورهایی با نظامهای سیاسی مشابه و دموکراتیک، اقتصادهای نیرومند و معیارهای فرهنگی همسو، به روشهای مبتنی بر مدارا و همکاری بسنده می‌کند. اما در مورد کشورهایی مانند اتحاد جماهیر شوروی پیشین، جمهوری خلق چین و کشورهای در حال توسعه با سیستم‌های غیر دموکراتیک، سلطه با بهره‌گیری از اهرمهای تنشی و تهدیدآمیز اعمال می‌شود. اروپا و ژاپن هژمونی مدارایی ایالات متّحده را داوطلبانه مشروعیت می‌دهند زیرا خود در پاره‌ای از اهداف، برای نمونه در کنترل منابع طبیعی استراتژیک جهان بویژه منابع انرژی فسیلی در خاورمیانه با آمریکا همسویند. از این‌رو، در این‌گونه روابط، مدارا ارجحیت دارد، روشهای سلطه‌عریان نیست و تنش و تهدید آشکار کمتر دیده می‌شود؛ درحالی‌که خشونت، تهدید و دخالت نظامی آشکار در دیگر موارد تعیین‌کننده است و فقط با نخبگان و زمامداران وابسته مدارا می‌شود.

موضوع اصلی در این نوشتار، عوامل و پایه‌های سلطه در دوران کنونی است، زیرا ایالات متّحده در دو سه دهه اخیر برتری اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیک و مالی انحصاری خود را از دست داده و با رقبای بزرگ خود یعنی ژاپن و اروپا بویژه پس از برپایی اتحادیه اروپا، بازار مشترک و یورو در يك سطح قرار گرفته و در برخی زمینه‌ها حتی از آنها عقب مانده است. به‌همان اندازه که

اجتماعی خود را بسیار گسترش داده‌اند. تز «جنگ تمدن‌ها»ی هانتینگتون نیز در سایه اثرپذیری متقابل بنیادگرایی‌های دینی در سطح جهان رنگ عملی به خود گرفته است، هرچند تز هانتینگتون فرسنگ‌ها از روش و معیارهای علمی دور است و با بهره‌گیری از روش جدا کردن جزء از کل (selection) به نتیجه مطلوب و از پیش تعیین شده خود می‌رسد. در ایالات متّحده کار بنیادگرایان مسیحی به‌جایی رسیده است که در تبلیغات خود مدعی شده‌اند حضرت عیسی مسیح در حال ظهور است و به انتظار رهایی کامل سرزمین مقدس اسرائیل از اشغالگران مسلمان نشست است. بدین‌سان بنیادگرایی مسیحی و یهودی و همچنین هدف‌های سیاسی اسرائیل به گونه‌ای خطرناک با سیاست خاورمیانه‌ای نومحافظه‌کاران در ایالات متّحده گره خورده است.

## ۲- عوامل تعیین‌کننده

### و پایه‌های هژمونیسم آمریکا

پس از بررسی ریشه‌های سیاستهای ایالات متّحده در چند دهه اخیر و بویژه نبود یا ضعف نظارت دموکراتیک بر روابط خارجی آمریکا با جهان سوم از يك سو و شدت گرفتن بنیادگرایی مذهبی از سوی دیگر، در این بخش به عوامل تعیین‌کننده هژمونیسم آمریکا می‌پردازیم. ایالات متّحده چنان‌که به تازگی ادعا می‌شود<sup>۱۰</sup> يك امپراتوری به‌معنای کلاسیک یعنی با نقش مثبت صلح‌جویی و ثبات‌آفرینی در جهان یعنی با همان ویژگیهایی که به امپراتوری رم نسبت داده می‌شود، نیست. ایالات متّحده تنها يك ابرقدرت با ساختار هژمونیستی است.<sup>۱۱</sup> از این‌رو نخست به‌گونه فشرده به تعریف مفهوم هژمونی می‌پردازیم.

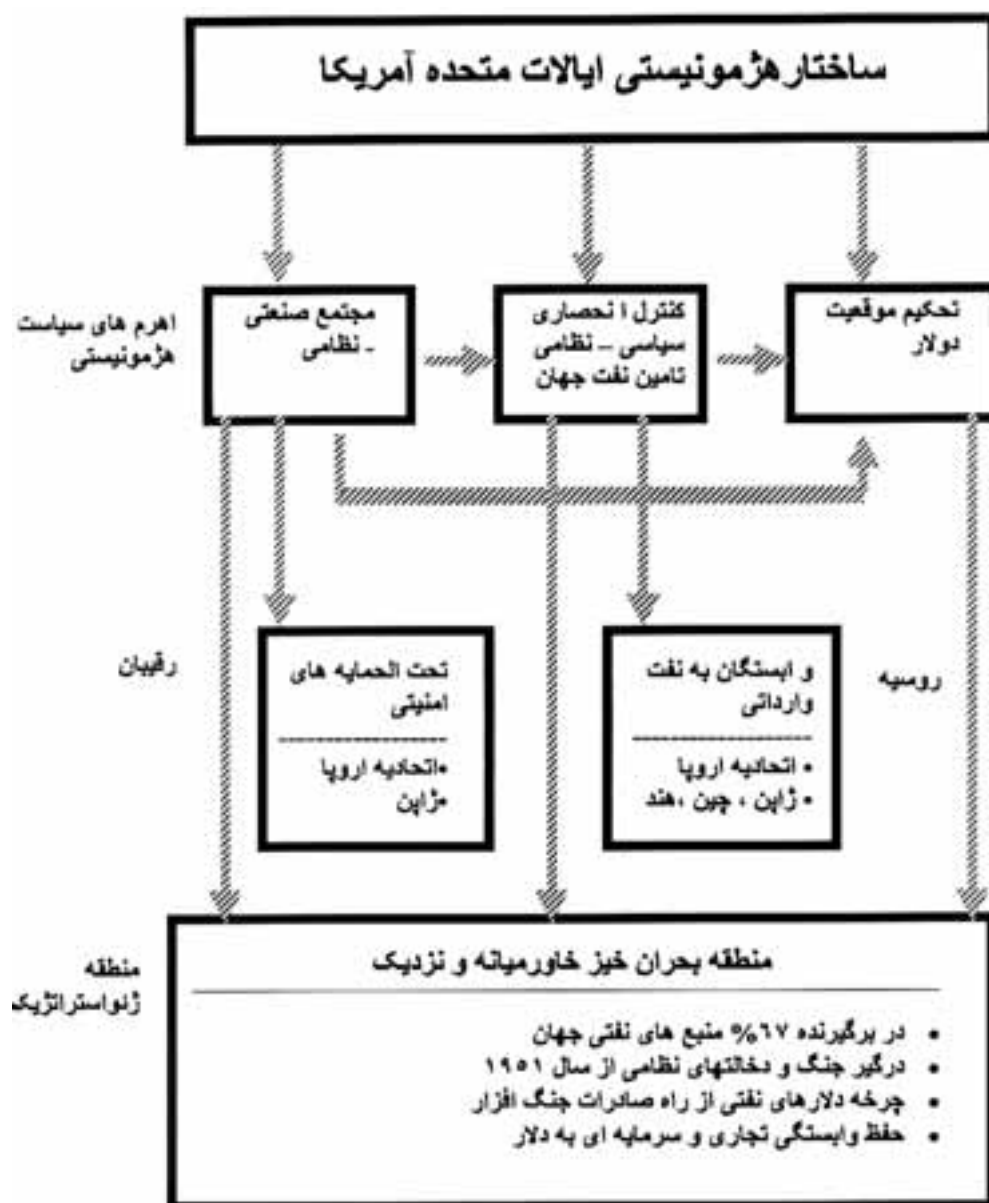
آنتونیو گرامشی هژمونی را رهبری و چیرگی در زمینه‌های گوناگون بویژه سیاسی و فرهنگی می‌داند. از دید او، هژمونی هم می‌تواند از مشروعیت برخوردار باشد و هم می‌تواند برپایه تنش اعمال شود. هژمون با ویژگیهای ناب و تاریخی می‌تواند هم در سطح ملی و هم فراملی معیارهای خود را در راستای دستیابی به منافع اختصاصی خود به دیگران تحمیل کند. از دید جیوانی اریگی، در تاریخ جدید، انگلستان در سده‌های ۱۸ و ۱۹ و ایالات متّحده در سده ۲۰ توانسته‌اند این نقش را عهده‌دار شوند.<sup>۱۲</sup> دیویدهاروی معتقد است که هژمونی

این ساختار از دید نگارنده سه پایه یا رکن متفاوت و مستقل از یکدیگر دارد که در راستای استقرار هژمونیسیم آمریکایی به یکدیگر گره خورده‌اند. چنان که در نمودار شماره ۱ نشان داده شده است این سه پایه عبارت است از: الف) پایه امنیتی - نظامی - هسته‌ای؛ ب) پایه ژئوپولیتیک؛ و پ) پایه حفظ موقعیت دلار در بازارهای جهانی. هر سه پایه هژمونیسیم آمریکا در نیم سده اخیر به گونه ساختاری با خاورمیانه پیوند یافته است.<sup>۱۴</sup>

ایالات متحده برتری متکی بر نوآوریهای درونی خود را از دست می‌دهد، اهرمهای هژمونی فراملی و جهانی اهمیت بیشتری می‌یابد و به همان نسبت نیز این اهرمها به پایه‌های ساختاری هژمونیسیم تبدیل می‌شود. نقش سنتی هژمونیسیم ایالات متحده تاکنون بویژه در زمینه جهانی شدن به گونه گسترده ارزیابی شده و در اینجا به آن نمی‌پردازیم و آنچه در زیر مطرح می‌شود بیشتر ناظر به ساختار هژمونیسیم آمریکای امروز است.

## نمودار ۱

### ساختار هژمونستی ایالات متحده آمریکا



## بخش نظامی-صنعتی آمریکا هژمونیسیم و تک قطبی

اهمیت بخش بسیار نیرومند نظامی-صنعتی در ایالات متحده و نقش پنتاگون با بودجه سالانه ۴۰۰ میلیارد دلاری که با هزینه نظامی بقیه کشورهای جهان برابر است و بر خورداری آن از تازه ترین تکنولوژیها و جنگ افزارهای متعارف و هسته ای بر کسی پوشیده نیست. ولی نکته مهم این است که این هیولا چگونگی مشروعیت سیاسی می یابد و مورد تأیید نهادها و شهر و ندان که باید هزینه آنرا بپردازند قرار می گیرد. بخش نظامی-صنعتی و پنتاگون با شمارای از مراکز بر نفوذ پژوهشی-برنامه ریزی نزدیک به خود مانند مؤسسه آمریکن انترپرایز که بارسانه های ایالات متحده پیوندهای نزدیک دارند، می کوشند بحران اخلاقی و فرهنگی آمریکاییان را برای تأیید یک سیاست خارجی تهاجمی سمت و سو دهند. بخش نظامی-صنعتی که منابع مالی و انسانی چشمگیری را در ایالات متحده زیر پوشش دارد،<sup>۱۵</sup> برخلاف صنعت خودروسازی یا صنعت نفت، پایگاه اجتماعی گسترده ای در ایالات متحده ندارد. این بخش در برگیرنده صنایع نظامی، دستگاههای دولتی و بویژه نهادهای نظامی و برخی مراکز علمی-پژوهشی است که در گذر زمان بار و ابطی بیشتر ناپیدا به هم گره خورده اند و با نفوذ گسترده در رسانه ها و ایجاد مراکز پژوهشی-برنامه ریزی، و رای نظارت دموکراتیک و وضعی انحصاری یافته اند. صنایع نظامی از فراز و نشیب های روابط سرمایه داری و نوسانهای بحران زای بازار آزاد دور است و از کاهش سود نگرانی ندارد، زیرا تقاضا از پیش به گونه انحصاری تعریف شده و عرضه کننده فقط با یک متقاضی یعنی دولت روبه رو است. نبود رقابت و وجود روابط پیدا و ناپیدا میان صنایع و نهادهای نظامی دولتی به گونه ای است که عرضه کننده کالاها و نظامی، خود در مقام تقاضا کننده نیز قرار می گیرد و از این رو به عاملی جدا یافته از اقتصاد و جامعه تبدیل می شود و در سایه شرایط انحصاری و ممتاز در سیاست سازی شرکت می کند.

بدین سان بخش نظامی-صنعتی در وضعی است که می تواند بی نیاز از شرایط و معیارهای دموکراتیک، برای بقای خود مشروعیت به دست آورد و حتی مرزهای دموکراتیک در این زمینه را کنار گذارد. البته حیات و عملکرد مستقل بخش نظامی-صنعتی در وهله نخست به آمادگی مالیات دهندگان برای تأمین هزینه های سرسام آور آن بستگی پیدامی کند و

مالیات دهندگان تازمانی حاضر به پذیرش این هزینه ها هستند که خود را با تهدیدهای دشمنان واقعی یا ساختگی روبه رو ببینند. از این رو رونق بخش نظامی-صنعتی در مرحله دوم تابع خطرهایی که به دشمنان واقعی یا ساختگی نسبت داده می شود و نیز هراس بر خاسته از آن است که برای دستیابی به مشروعیت سیاسی سودمند است. در دوران جنگ سرد، دشمن بزرگ یعنی اتحاد جماهیر شوروی پیش شرط موجودیت و رشد بخش نظامی-صنعتی در ایالات متحده بود. پس از آن، با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و در سایه نظریه بر خورد تمدنهای هانتینگتون، اسلام جانشین کمونیسیم به سرکردگی اتحاد جماهیر شوروی شد و سپس تروریسم جهانی این نقش را به عهده گرفت. بدین سان توافق درون اجتماعی و رای تضادهای اجتماعی-فرهنگی و شکافهایی منطقه ای که ایالات متحده با آن روبه رو است، به تهدید امنیتی از بیرون گره خورده و کوشش برای یافتن دشمنان تازه به ویژگی ماهوی آمریکای نو تبدیل شده است. امانوئل تود (Emmanuel Todd) مشاور سیاسی رئیس جمهوری فرانسه در مقدمه «مرثیه» خود برای قدرت جهانی ایالات متحده آمریکامی نویسد: «بیش از ۵ دهه ایالات متحده ضامن آزادی سیاسی و اقتصادی بود ولی امروز بیشتر به گونه یک عامل بی نظمی بین المللی در آمده است، و هر جامی تواند به بی ثباتی و درگیری دامن می زند.»<sup>۱۶</sup> بسیاری رخدادها در دو دهه اخیر گواه درستی نظر «تود» است.

دخالت ایالات متحده در جنگ ایران-عراق به سود عراق در سالهای دهه ۸۰، پایه های درگیری در خاور میانه را استوار و زمینه یورش صدام به کویت را فراهم ساخت. در سالهای دهه ۹۰ نیز ایالات متحده در درگیریهای بوسنی و کوزوو و بالکان امکان حل غیر نظامی بحران را به سادگی بر باد داد و آشکارا به دخالت نظامی بر تری داد.<sup>۱۷</sup> «تود» بویژه درباره نقش آمریکا در بحران اسرائیل-فلسطین که آثار منطقه ای گسترده دارد، آشکارا چیزی را که در ذهن بسیاری کسان در اروپا و دیگر نقاط جهان می گذرد، به زبان می آورد و می گوید آنها نمی فهمند «چرا آمریکا با توانی که دارد به درگیری اسرائیل و فلسطین پایان نمی بخشد؟ آنها از خود می پرسند آیا این بخشی از برنامه و اشننگتن نیست که این درگیری همواره بر خاور میانه سایه افکن باشد و ملت های عرب دشمنی فراینده نسبت به جهان غرب از خود نشان دهند؟»<sup>۱۸</sup> ایالات متحده با سیاستهای خود در خاور میانه و افغانستان جریان های بنیادگرا را در سرزمینهای اسلامی تقویت کرده و تروریسم را

در سطح جهان تغذیه می کند. شاید بی دلیل نباشد که نخبگان در آمریکای نو تروریسم بین الملل را تا سطح یک نیروی سیاسی جهانی بالا برده اند و برای نمونه، بر مبارزه با تروریسم بعنوان یکی از دلایل جنگ با عراق انگشت می گذارند. این جنگ و اشغالگری آمریکا است که به تروریسم در عراق میدان داده است. بوش از این راه بود که توانست دلیل جنگ را پس از آغاز آن ارائه کند. نظریه حکومت های شرور در دوران حکومت کلینتون مطرح شد و جمهوری خواهان نو محافظه کار آن را با اختراع «محور شرارت» تکمیل کردند. رژیم صدام حسین که بخشی از این «محور» بود سرنگون شد و نقشه های گوناگونی برای دیگر کشورهای باصطلاح «سرخ» آماده شده است، برای نمونه «نقشه ۵۰۳» وزارت دفاع آمریکا در مورد تحریکات هدفمند و خطرناک در مرزهای جنوبی کره شمالی<sup>۱۹</sup> یا برنامه هایی برای دامن زدن به موضوع پیشرفتهای ایران در زمینه هسته ای و شاید حمله نظامی به تأسیسات هسته ای این کشور. به اینها باید این نکته پیچیده و پر دامنه را نیز افزود که بر پایه پژوهش بسیار دقیق جول بینین (Joel Beinin) تاریخدان آمریکایی از دانشگاه استنفورد، بخش صنعتی-نظامی و پشتیبانان نیرومندش در واشنگتن، با پیروان اندیشه اسرائیل بزرگ همکاری نزدیک دارند. آبر پایه این پژوهش، سناریوی جنگ عراق محصول مشترک مؤسسه American Enterprise، که در آن حامیان نیرومند صنایع نظامی و نفتی گرد آمده اند و مؤسسه بررسی سیاستها در خاور نزدیک (Winep) در واشنگتن بوده است.<sup>۲۱</sup> در اینجا آشکارا منافع شوم دو گروه که درگیری هارا دامن می زنند، درهم می آمیزد: بخش صنعتی-نظامی در ایالات متحده که سالهای سال رونقش در گرو ادامه یافتن درگیری ها در خاور میانه بوده است، از یک سو، و صهیونیسم خشن از سوی دیگر. بدین سان بخش صنعتی-نظامی و دولتمردان آمریکایی («اسرائیلی») شدن خزننده سیاست خارجی ایالات متحده و «فلسطینی» شدن درگیری هادر خاور میانه بزرگ<sup>۲۲</sup> را آگاهانه بر نامرئیزی کرده اند.

## استراتژی هسته ای آمریکا و گرایش به نظام تک قطبی

در دوران جنگ سرد، هدف اصلی سیاست «توازن وحشت» غرب به گونه طبیعی اتحاد جماهیر شوروی بود. بر پایه این سیاست، همپیمانان اروپایی ایالات متحده و نیز ژاپن، زیر چتر حفاظتی هسته ای ایالات متحده آمریکا قرار

داشتند. این کشورها از لحاظ امنیتی در واقع تحت الحمايه آمریکا بودند (نمودار شماره ۱) و چنان که پیشتر گفته شد، داوطلبانه سرکردگی ایالات متحده آمریکا را می پذیرفتند. با آمادگی دولت اتحاد جماهیر شوروی در دوران زمامداری گورباچف برای خلع سلاح همه جانبه، حتی در مورد جنگ افزارهای شیمیایی، فرصتی تاریخی برای اروپا و ژاپن پدید آمد که خود را از زیر چتر حمایت هسته ای آمریکا برهانند و دامنه کار کرد سیاست خارجی خود را در چارچوب نظام جهانی کثرت گرا گسترش دهند. اما چنین تحولی صورت نپذیرفت. در پایان دهه ۸۰ سده گذشته کسانی در ایالات متحده قدرت را به دست گرفتند که در راستای استقرار نظام جهانی تک قطبی کوشش می کردند و هدفشان همچنان حفظ و تحکیم همان گونه وابستگی های امنیتی-سیاسی اروپا و ژاپن بود که در دوران جنگ سرد پدید آمده بود. بدین سان جریان خلع سلاح در مورد سیستم های موشکی استراتژیک دور برد و جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی بیش از پایان جنگ سرد متوقف گردید و طرح های دفاع موشکی در فضا مطرح شد.

نخبگان سیاسی ایالات متحده در آن هنگام بر پایه رهنمودهایی عمل می کردند که برژینسکی در «استراتژی سرکردگی» با دقت فرمول بندی کرده بود، مبنی بر اینکه باید از «توافق میان کشورهای تحت الحمايه جلوگیری و وابستگی امنیتی شان را حفظ کرد».<sup>۲۳</sup> برژینسکی منظور خود را از «وابستگی امنیتی» روشن کرده بود: «برای ژاپن، ایالات متحده آمریکا چتر حفاظتی بود، اما این چتر حفاظتی آزادی عمل ژاپن را محدود می سازد و وضع تناقض آلودی پیش می آورد: یک قدرت جهانی، تحت الحمايه نیز هست. آمریکا برای ژاپن همچنان یک شریک بی چون و چرامی ماند؛ ولی همزمان، مانند گذشته، مانع اصلی خوداتکایی ژاپن در زمینه مسایل امنیتی خواهد بود».<sup>۲۴</sup> چنین وضعی در مورد آلمان و به گونه ای کمرنگ تر در مورد کل اروپا صدق می کند. نو محافظه کاران هوادار نظام تک قطبی ایده های استراتژیک برژینسکی را در پروژه «سده آمریکا» پیگیرانه تکمیل کردند. جرج دبلیو بوش در اواخر سال ۲۰۰۱ به گونه قطعی رویگردانی آمریکا از پیمان ABM را که از سال ۱۹۷۲ اعتبار داشت اعلام کرد.<sup>۲۵</sup> پنتاگون استراتژی های نظامی تازه ای تدوین کرده است که بر پایه آن کاربرد جنگ افزارهای هسته ای در مورد کشورهای غیر هسته ای نیز امکان پذیر است.<sup>۲۶</sup> دولت ایالات متحده از اجرای پیمان جلوگیری از

پ) جلوگیری از تضعیف دلار بعنوان ارز تعیین کننده در روابط مالی بین المللی در برابر یورو.

### سیاست تأمین نفت فراوان و ارزان

۶۷ درصد ذخیره های نفتی جهان در خاور میانه نهفته است (نمودار شماره ۲) که بازده طبیعی چشمگیر دارد و با هزینه های اندک استخراج می شود. این دو ویژگی، یعنی وفور عرضه نفت و دیگر مواد انرژی زا و نیز بهای ارزان نفت و دیگر مواد انرژی زا - خاور میانه را به منطقه ای استراتژیک برای اقتصاد جهان تبدیل کرده است. هر قدرتی که خاور میانه را در چنگ داشته باشد، اهرمی استراتژیک در اختیار دارد که با آن می تواند هدف های سیاسی خود را در برابر رقیبان به کرسی نشاند و امتیاز هایی به دست آورد. ایالات متحده افزون بر سود مستقیم اقتصادی ناشی از دسترسی به نفت ارزان، از دید هژمونیتی نیز می تواند اهرم نفت در برابر رقیبان اقتصادی و نظامی خود بهره گیرد. پیش زمینه استراتژی دو گانه اقتصادی و سیاسی ایالات متحده برای نگهداشت رهبری خود در جهان، عبارت است از تضمین عرضه همیشگی و بی وقفه نفت با بهای ارزان. در سندی استراتژیک و تازه درباره سیاست دولت ایالات متحده در زمینه انرژی آمده است: «در آینده نزدیک، نفت و گاز طبیعی همچنان نقشی مرکزی در اقتصاد جهانی و بازار های جهانی انرژی خواهد داشت. از این رو باید ذخایر نفت و گاز بیشتری بیابیم و این منابع باید مطمئن باشند و با این شرط در دسترس قرار گیرند که رشد اقتصادی پایدار را ممکن سازند.»<sup>۲۸</sup>

قیمت هادر سایه دامپینگ بدین گونه پدید می آید که عرضه کنندگان - به علل گوناگون، پیوسته ناگزیر از ایجاد مازاد تولید می شوند، تا قیمت هادر بازار جهانی نفت همواره پایین تر از قیمت های متأثر از کمیابی (Scarcity Price) بماند. بر عکس، قیمت های کمیابی بدین گونه پدید آید که فشار غیر اقتصادی برای افزایش میزان عرضه صورت نگیرد، عرضه کنندگان با هدف بیشینه کردن منافع کوتاه و بلندمدت خود عمل کنند و بتوانند عرضه نفت را با حفظ استقلال خود در بازار جهانی با تقاضاهای جهانی همخوان کنند. عرضه کنندگان می توانند حتی از راه کاهش عرضه و با قیمت های کمیابی که پدید می آید در آمدهای رانت نفتی خود را افزایش دهند. این وضع در سده بیستم فقط دو بار یعنی در سالهای ۱۹۷۳/۷۴ و ۱۹۷۹/۸۰ پیش آمد. جز از این مورد، بهای نفت تقریباً در سراسر سده ۲۰ همواره زیر قیمت

گسترش جنگ افزار های هسته ای (۱۹۶۸) سر باز می زند و بودجه توسعه کلاهک های هسته ای جدید را به تصویب رسانده است. ۲۷ بگذریم از اینکه آیا به واقع هدف از سیستم های فضایی دفاع موشکی پیشگیری از آسیب پذیری در برابر تهدید های اتمی است یا نه. به هر رو، این راه یک سیستم تهدید آمیز هسته ای مبهم پامی گیرد که در عمل مانند شمشیر دامو کلس هسته ای بالای سر رقیبان اقتصادی نیرو مند ایالات متحده یعنی ژاپن و اتحادیه اروپا آویخته شده تا نتوانند خود را از بند تحت الحما می بودن برهانند و ناگزیر باشند رهبری بی رقیب ایالات متحده را با بیزاری و خشم درونی بپذیرند. از این رو استراتژی اتمی ایالات متحده تنها بر ضد قدرت های اتمی سنتی یعنی روسیه و چین نیست، بلکه در چارچوب سیاست هژمونیتی، متوجه همپیمانان غربی اش نیز هست. با چنین نگرشی، آمریکا با نه گفتن به پیشنهاد از میان بردن جنگ افزار های ویژه کشتار جمعی در پایان دهه هشتاد، همزمان در برابر یک نظام جهانی چند قطبی ایستاد. در دوران ریاست جمهوری بیل کلینتون، منافع آمریکا و ایالات متحده بین المللی قرار داده شد و لی با تیر «ما چند قطبی عمل می کنیم هنگامی که بتوانیم، و تک تازانه هنگامی که ناگزیر باشیم» برای نخستین بار به گونه رسمی مرزهای سیاست تک قطبی ایالات متحده در هم شکسته شد. اینک حکومت بوش تک تازی خرنده را با جابه جا کردن اولویت های کلینتون تکمیل می کند: «ایالات متحده تا آنجا که بتواند تک تازانه عمل می کند، و هر گاه ناگزیر باشد کثرت گرایانه».

### نفت، ژئوپولیتیک و هژمونیسیم

منابع فسیلی، بویژه منابع نفت، همچنان برای کارکرد اقتصاد جهان اهمیت حیاتی دارد و نیز در تضمین رشد اقتصادی کشورهای عضو OECD نقشی برجسته بازی می کند. اما این نکته به تنهایی برای نشان دادن منافع ویژه ایالات متحده و پاسخ گویی به این پرسش که چرا آمریکا می خواهد به هر قیمت و از هر راه از جمله کاربرد زور و در صورت لزوم اشغال سرزمین های نفت خیز و مهم از دید استراتژیک، جریان نفت در سطح جهانی را کنترل کند، کافی نیست. منافع ایالات متحده در این زمینه در واقع بر چند انگیزه مکمل هم استوار است:

الف) اثر گذاری بر میزان عرضه و بهای نفت؛

ب) حفظ وابستگی امنیت نفتی رقیبان به چتر امنیتی

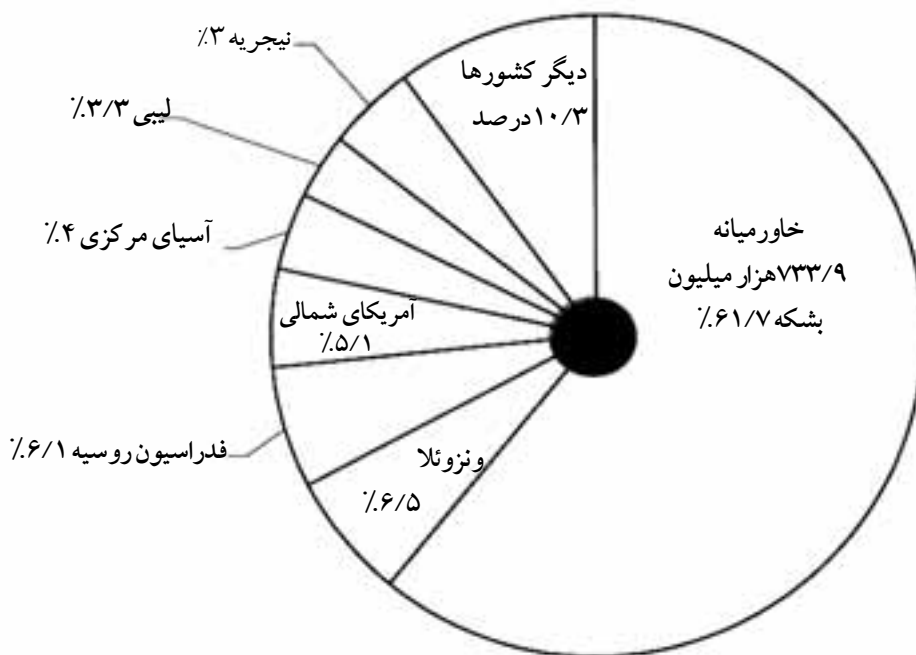
آمریکا و ایجاد وابستگی های تازه؛



## نمودار شماره ۲

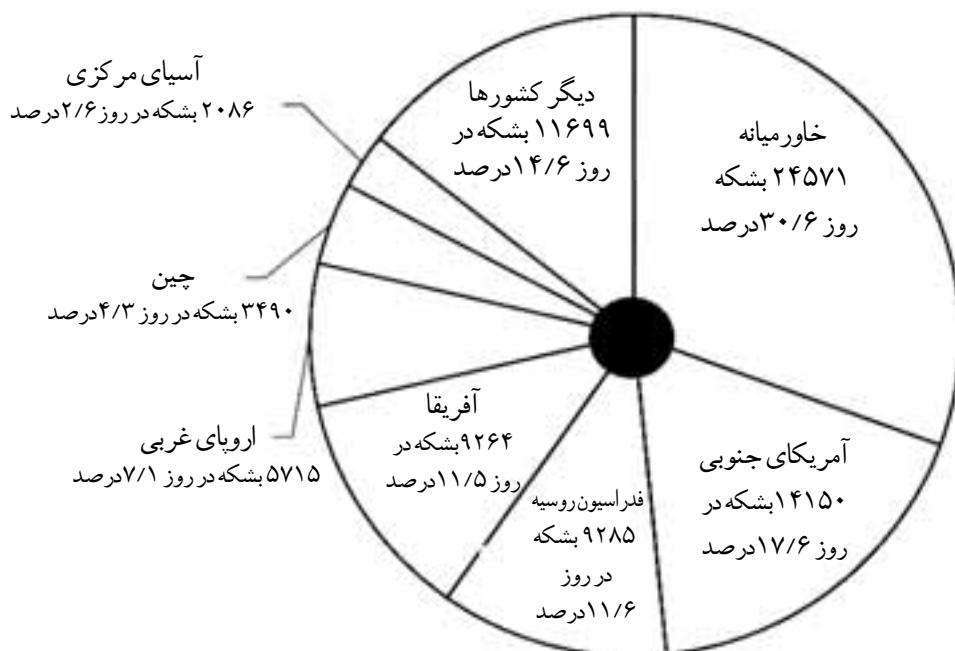
## ذخایر نفت جهان

بر سر هم: ۱۱۸۸/۶ هزار میلیون بشکه



## تولید جهانی نفت

بر سر هم: ۸۵۲۶۰ هزار بشکه در روز



منبع: برآورد نگارنده بر پایه:

"BP Statistical Review of World Energy", London, 2005

مالیاتی نفتی کشورهای عضو اتحادیه اروپا در سال‌های دهه ۹۰ از درآمدهای رانت نفتی همه اعضای ایک بیشتر بوده است؛ و همین سود اقتصادی چشمگیر اتحادیه اروپا، ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیای در وارد کردن نفت با بهای دامپینگ است که آنها را به تحت‌الحمايه ایالات متحده تبدیل می‌کند، البته تا هنگامی که ایالات متحده بتواند استراتژی نفت فراوان به بهای دامپینگ را با سیاستهای خود پیش ببرد. در برابر، آمریکا تازمانی می‌تواند در مقابل رقیبان اقتصادی بزرگ خود نقش تضمین‌کننده نفت ارزان را بازی کند که آنها سرکردگی ایالات متحده را بپذیرند؛ و اتحادیه اروپا، ژاپن و دیگر کشورها با توجه به سود اقتصادی چشمگیرشان، بی‌چون و چرادر عمل این نقش را برای ایالات متحده قائلند. این کشورها بهای این امتیاز بزرگ اقتصادی را با وابستگی سیاستهای امنیتی و خارجی‌شان و نیز قابلیت اخذی همیشگی‌شان می‌پردازند.

### حفظ و تحکیم وابستگی‌های نفتی

آمریکا بر آن است تا نظام سلطه‌ای را که بر پایه‌های برتری هسته‌ای، نظامی و وابستگی‌های نفتی استوار شده، همچنان در دهه‌های بعدی در سده ۲۱ توسعه دهد و استحکام بخشد. این هدف بدان معناست که ایالات متحده: الف) وابستگی نفتی خود را از راه کثرت منابع و منطقه‌های صدور نفت تا اندازه‌ای که می‌تواند کاهش و گزینه‌ها و آزادی عمل خود را هر چه بیشتر افزایش دهد و ل) در برابر، وابستگی رقیبان اقتصادی‌اش مانند اتحادیه اروپا و ژاپن به واردات انرژی از خاورمیانه زیر کنترل خود را تا آنجا که ممکن است تشدید کند؛ ب) ایک را تضعیف کند و رقابت میان مناطق بزرگ عرضه‌کننده نفت مانند خلیج فارس، دریای خزر و روسیه را از یک سو و رقابت درونی در منطقه فارس را بوسیله کشورهای بزرگ عرضه‌کننده وابسته، مانند عراق-بعنوان جایگزین جدی عربستان- تا آنجا که می‌تواند افزایش دهد؛ پ) هندوستان و چین را بعنوان قدرت‌های بزرگ هسته‌ای و اقتصادی که وابستگی‌شان به واردات نفت فزاینده است، زیر نفوذ سیاستهای خود در آورد.

چنان که در نمودار ۳ نشان داده شده، ایالات متحده وابستگی خود به خاورمیانه، یعنی مهم‌ترین منطقه نفتی را با بهره‌گیری از فراوان بودن منابع نفت و اداتی مدت‌هاست که به کمترین اندازه در سندها است در حالی که ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیای با ۷۹ درصد سهم واردات، سخت

کمیابی، یعنی در سطح دامپینگ<sup>۲۹</sup> باقی‌ماند. اما امتیازهای اقتصادی و امتیاز گزینه‌های سیاسی هژمونستی مربوط به عرضه نفت فراوان به قیمت دامپینگ چیست؟

از دید اقتصادی، ایالات متحده آمریکا از راه قیمت‌های دامپینگ نفت، به گونه چشمگیر در هزینه‌های انرژی و انرژی صرفه‌جویی می‌کند و اینکه واردات نفت ایالات متحده از کجاست اهمیت چندانی ندارد زیرا بهای نفت، قیمتی در بازار جهانی است. بدین‌سان این امتیاز اقتصادی را با این استدلال که آمریکا تنها یک چهارم نیاز خود را از خاورمیانه وارد می‌کند، نه می‌توان رد کرد و نه کوچک شمرد. برای مثال، با ۱۰ دلار تفاوت قیمت کمیابی و قیمت دامپینگ، آمریکا در سال ۲۰۰۲ با واردات ۳/۶ میلیارد بشکه نفت، ۳۸ میلیارد دلار ارزش صرفه‌جویی کرده و با احتساب کل انرژی‌های فسیلی مصرفی (زغال سنگ، نفت و گاز) نزدیک به ۱۵ میلیارد بشکه معادل نفت از تولید داخلی و واردات، مبلغ صرفه‌جویی در هزینه انرژی‌اش به حدود ۱۵۰ میلیارد دلار می‌رسیده است.<sup>۳۰</sup>

اگر تفاوت بهای تخمینی کمیابی (در حدود بشکه‌ای ۶۰ دلار)<sup>۳۱</sup> و قیمت دامپینگ در سال ۲۰۰۲ (بطور متوسط برای هر بشکه در حدود ۲۵ دلار) را بشکته‌ای ۳۵ دلار حساب کنیم، صرفه‌جویی سالانه انرژی ایالات متحده به ۱۲۶ میلیارد دلار می‌رسیده و کل صرفه‌جویی در هزینه انرژی‌اش ۵۲۵ میلیارد دلار در سال بوده است. پایین نگه داشتن بهای انرژی یکی از هدف‌های همه دولت‌های ایالات متحده بوده و هست. این نه تنها یک امتیاز برای اقتصاد آمریکا در رقابت‌های بازار جهانی، بلکه همچنین امتیازی برای مصرف‌کنندگان بومی در آن کشور است. نفت ارزان همواره بن‌مایه شیوه زندگی آمریکایی و موتور رشد اقتصاد آمریکا بوده و هست. نامزدهای انتخاباتی ریاست جمهوری یا رؤسای جمهوری که بخوانند چنین وضعی را تغییر دهند، باید بدانند که در انتخابات شکست خواهند خورد، در حالی که می‌توانند مطمئن باشند که در سایه یک جنگ نفتی امکان انتخاب شدن خود را افزایش خواهند داد.

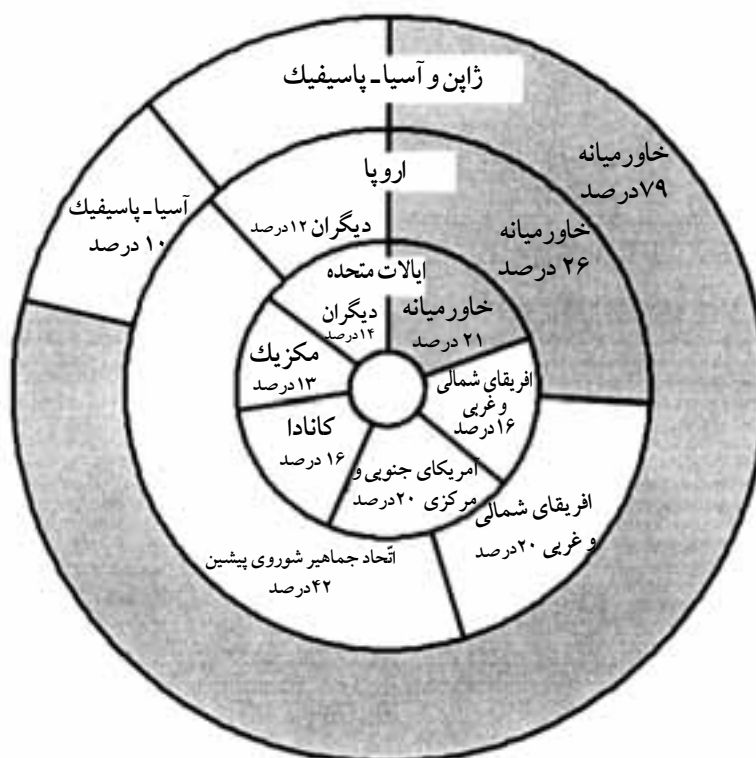
از قیمت‌های دامپینگ نفت تنها آمریکا سود نمی‌برد، بلکه همه کشورهای واردکننده نفت، بویژه اتحادیه اروپا، ژاپن و کشورهای در آستانه صنعتی شدن آسیای نیز سود می‌برند. نفت ارزان در این کشورها پیش شرطی برای ضریب رشد اقتصادی بالا و در مورد اتحادیه اروپا پایه‌ای برای درآمدهای ملی چشمگیر از راه مالیات بر مواد نفتی است. درآمدهای

دریای مدیترانه و نیز تکاپوی سیاسی و فعالیت‌های نظامی آمریکا در این منطقه، باید در چارچوب سیاست دور کردن اتحادیه اروپا از وابستگی به روسیه در زمینه انرژی و وابسته کردن اروپا به راهبرد ایالات متحده در همین زمینه دیده شود. کشیدن لوله‌های نفتی باکو-تفلیس-جیحان که آغاز شده است، حوزه دریای خزر را به بندر مدیترانه‌ای جیحان در ترکیه پیوند می‌دهد.<sup>۳۲</sup> (بنگرید به نمودار ش ۴). در سند راهبردی در زمینه انرژی که پیشتر به آن اشاره شد، دولت ایالات متحده جای تردیدی در مورد منافع ژئوپلیتیکی خود در جنگ گرفتن منابع و مسیرهای انتقال نفت از حوزه دریای خزر باقی نمی‌گذارد: «دریای خزر دارای ظرفیتی خارق‌العاده است که امکان افزایش تولید روزانه از ۱/۶ میلیون بشکه در ۲۰۰۱ به ۵ میلیون بشکه در ۲۰۱۰ را دارد؛ و این بزرگترین رشد تولید کشورهای غیر عضو اوبک در جهان است. رساندن نفت از راه‌های غیر دریایی به بازارهای جهان با کشیدن لوله‌های نفتی گوناگون، از میانه دهه ۹۰ از اولویت‌های

وابسته به نفت خاور میانه، و از این راه به گونه چشمگیر وابسته به عنایت ایالات متحده اند. در جایی میان این دو، اتحادیه اروپا قرار گرفته که تاکنون توانسته است وابستگی خود به خاور میانه را از راه واردات سیستماتیک نفت و گاز از روسیه محدود نگه‌دارد. اینکه اتحادیه اروپا با استراتژی گوناگون سازی منابع انرژی وارداتی خود، آگاهانه قصد پس زدن نقش سرکردگی ایالات متحده را در دیانه، روشن نیست به هر رو آشکار است که ایالات متحده می‌کوشد روسیه به عنوان تأمین کننده انرژی اتحادیه اروپا و مهم ترین شریک بالقوه این رقیب جدی خود را از بازی بیرون راند و از نزدیک شدن اتحادیه اروپا به روسیه بعنوان یکی از ارکان اصلی نظام چندقطبی شده جهانی جلوگیری کند و سرانجام وابستگی اتحادیه اروپا به نفت خاور میانه و خزر را افزایش دهد. پشتیبانی هدفمند از تلاش برای یافتن منابع نفت و گاز در قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان و آذربایجان و نیز کشیده شدن لوله‌های نفتی از خاک آذربایجان، گرجستان و ترکیه به

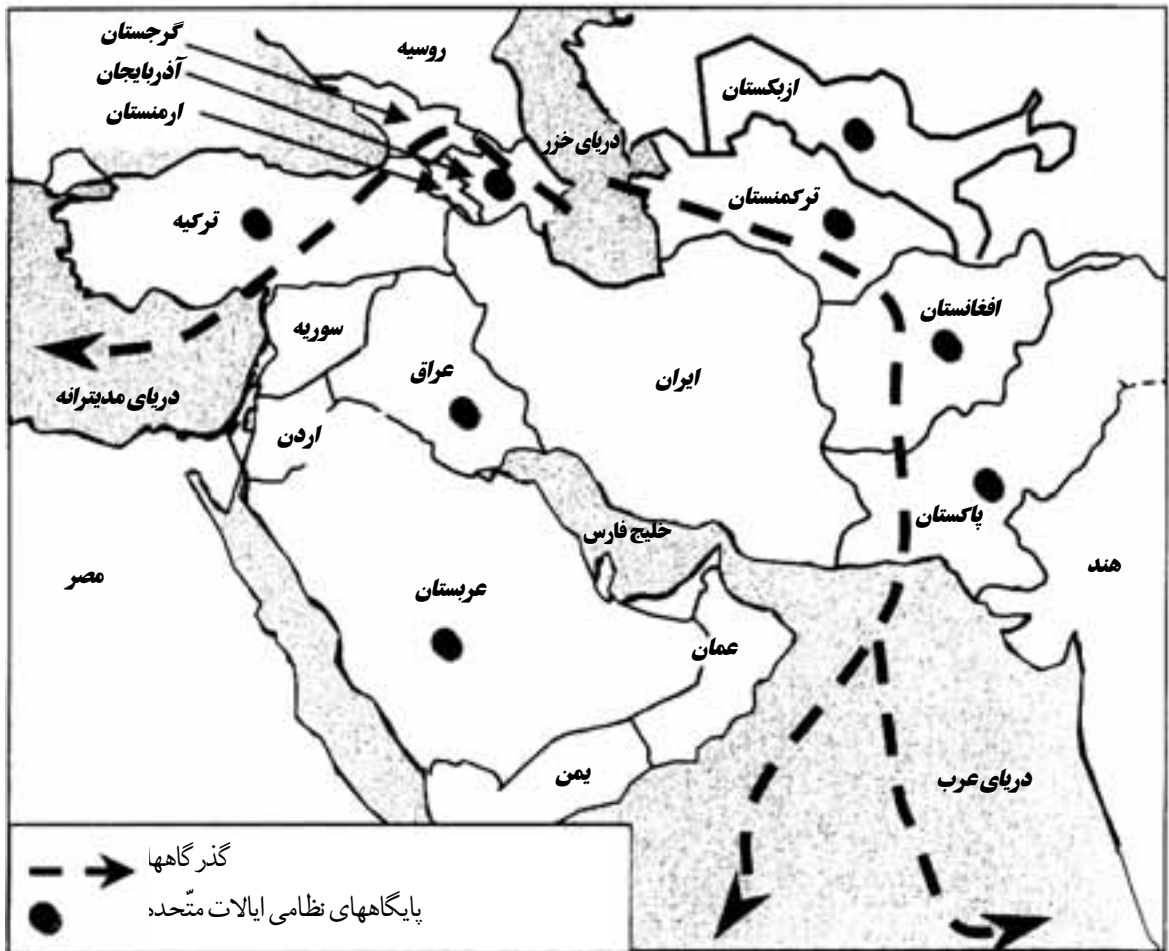
### نمودار ۳

#### وابستگی به نفت خاور میانه



منبع: برآوردهای نگارنده بر پایه

BP Statistical Review of World Energy, London 2005



و گذرگاههای نفت و خطوط لوله گاز همچنین دسترسی به دریاهای جهان؛ ت) شرکت شمار هر چه بیشتری از شرکت‌های بزرگ آمریکایی در بخش انرژی و ساختاری منطقه. با توجه به این ژئوپولیتیک و سیاست هژمونیستی، در هم شکستن دولت طالبان در افغانستان- که یکسره جدا از رویدادهای ۱۱ سپتامبر صورت گرفته- و از میان برداشتن رژیم صدام حسین در عراق و همچنین تلاش برای سرکار آوردن رژیم‌های طرفدار ایالات متحده معنایی تازه می‌یابد. افغانستان و عراق هر دو برای گسترش منطقه‌ای و پایانی هژمونی ایالات متحده نقش کلیدی دارند: افغانستان به سبب پروژه خط لوله انتقال گاز و نفت از دریای خزر (از کنار ایران که روابطی تیره با ایالات متحده دارد) به اقیانوس هند، و عراق به این دلیل که به‌هنگام پیش آمدن بحرانی جدی در عربستان بتواند جانشین مهمترین صادرکننده نفت از این منطقه شود.<sup>۳۴</sup> در سایه شرایط تازه، از دامنه کار کرد سیاست نفتی برای ایران و آپک کاسته خواهد شد.<sup>۳۵</sup>

سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. فراتر از افزایش امنیت انرژی، این سیاست، استقلال و توان اقتصادی دولت‌های این منطقه را تقویت خواهد کرد.<sup>۳۳</sup> زیر پوشش این هدف شرافتمندانه! (تقویت استقلال دولت‌های نوپا در منطقه) ایالات متحده می‌کوشد بر شکاف میان این کشورها با روسیه و ایران بیفزاید و نقش این دو کشور را بعنوان بازیگر منطقه‌ای خنثی کند. بدین سان باید برای اتحادیه اروپا این انگیزه ایجاد شود که به جای گاز و نفت روسیه به واردات از کشورهای زیر نفوذ آمریکا در حوزه خزر روی آورند.

اما برای اینکه کن‌نفتی و ژئوپولیتیک در نظام سلطه به درستی کار کند، سراسر خاورمیانه بزرگ هر چه بیشتر از دید نظامی، لجستیکی و اقتصادی، به گونه مستقیم یا غیر مستقیم پوشش داده شود. پایه‌های این چیرگی عبارت است از: الف) انبوهی از پایگاه‌های نظامی و حضور ارتش ایالات متحده در نقاط مهم و استراتژیک؛ ب) افزایش هر چه بیشتر همپیمانان و رژیم‌های وابسته به ایالات متحده؛ پ) کنترل مطلق ساختارها

بر بستر اهمیت نفت برای سیاست هژمونستی، محور اصلی سیاست انرژی که چند ماه پس از آغاز کار بوش در گزارش دیک چینی<sup>۳۶</sup> به افکار عمومی عرضه شد، معنایی تازه می‌یابد. این محور اصلی عبارت است از اینکه آمریکا ساختارهای تأمین انرژی فسیلی خودی را گسترش دهد و از قرار داد توکیو پاپس کشد. سیاست نگهداشت آب و هوا (Climate Change Policy) از راه کاهش مصرف انرژی فسیلی و گسترش منابع انرژیهای تجدید شونده، در واقع زمینه سیاست هژمونستی و ابزاری ساختن وابستگی‌های نفتی دیگر کشورها به ایالات متحده را یکسره از میان می‌برد. برعکس، گسترش و ژرف‌تر شدن ساختارهای تأمین انرژی فسیلی، چنان که در «گزارش چینی» آمده است، شرایطی پدید می‌آورد که به ایالات متحده امکان می‌دهد در دهه‌های آینده نیز بار اهرم نفتی و ژئوپولیتیکی بتواند همچنان دست بالا را داشته باشد. اگر آمریکا به راستی بتواند کنترل همه‌جانبه‌ای بر منابع نفتی و مسیرهای انتقال آن در سراسر خاور میانه بزرگ برقرار کند، ناگزیر گریبان قدرت‌های اتمی و قدرت‌های بزرگ خیزنده‌ای مانند هند و چین نیز با نیاز بسیارشان به منابع انرژی خاور میانه و آسیای مرکزی به چنگ هژمونسیم ایالات متحده می‌افتد. در سند استراتژیک سیاست انرژی دولت آمریکا منتشر شده در آوریل ۲۰۰۳ که پیشتر به آن اشاره شد، در چند جا هدف‌های ژئوپولیتیکی در لابه‌لای جمله‌ها پنهان شده، اما در عمل شکی در این هدف‌ها باقی نمی‌ماند:

«کشورهای تولیدکننده در منطقه خلیج فارس همچنان نقشی انکارناپذیر در بازار جهانی بازی خواهند کرد. در عمل ما آنها را تشویق خواهیم کرد که بر سرمایه‌گذاری‌های خارجی بیفزایند تا پیوسته منابع بیشتر شود و بتوانند توان اقتصادی خود را گسترش دهند. اما چنان که رندها در نزول نشان می‌دهد، جهان نیازمند بازار نفتی بسیار منعطف و گسترش‌یافتنی است، که به برخی مناطق اجازه دهد اُفت و خیزها در مناطق دیگر را جبران کنند. هر چه بیشتر در پی تنوع منابع و رشد تولید جهانی نفت باشیم، بازار بهتر کار خواهد کرد.» در جای دیگر این سند آمده است: «با وجود نگرانی از وابستگی به خاور میانه که بارها ابراز شده است، اقتصاد جهان و ایالات متحده آشکارا از دسترسی به این عرضه‌کنندگان کم‌هزینه سود می‌برند. در عمل، این منطقه صادرکننده اصلی نه تنها به ایالات متحده، بلکه به مهم‌ترین شریکان اقتصادی ما، بویژه در آسیا است. اگر این ذخیره‌های

کلان و کم‌هزینه در خلیج فارس نباشد، ناگزیر خواهیم بود منابع محدود اقتصادی خود را به کار گیریم تا انرژی مورد نیاز را با هزینه‌های بیشتری برای اقتصاد جهانی و شهر و ندان‌مان تأمین کنیم.»<sup>۳۷</sup> معنای روشن این جمله‌ها آن است که: نه تنها ما (یعنی ایالات متحده) بلکه پیش از همه «شریکان اقتصادی» (یعنی رقیبان) ما هستند که وابسته به ذخیره‌های نفتی کم‌هزینه خاور میانه‌اند. چنین وضعی برای ایالات متحده خوب است و باید به همین صورت بماند. جهان یکسره از غنای نفتی خاور میانه سود می‌برد؛ البته تا زمانی که منابع کفایت می‌کند و ما (یعنی ایالات متحده) با گذاشتن دست‌نبرد خود روی این ذخیره‌ها، رقیبان را در بن بست می‌کشانیم.

اگر تحلیل بالا را دنبال کنیم، حفظ بهای دامپینگ نفت از راه کنترل همه‌جانبه بزرگترین و غنی‌ترین منابع نفت و گاز (کم‌هزینه) را یکی از ابزارهای مهم آمریکا برای تداوم سرکردگی‌اش خواهیم یافت که با آن می‌تواند مکانیسم‌های پیچیده وابستگی و اخذی را که هژمونسیم آمریکا بر ضد رقیبان نظامی و اقتصادی بدان نیاز دارد، تقویت کند. البته با مداخله و تحریک‌های سیاسی برای بی‌ثبات کردن کشورهای مورد نظر نیز می‌توان به این هدف رسید؛ کارهایی که در حال حاضر در مورد ونزوئلا در دستور کار سیاست خارجی ایالات متحده قرار دارد، یا از راه عملیات پرهزینه نظامی و جنگ‌های پُریامد مانند جنگ‌های افغانستان و عراق به منظور تغییر رژیم‌ها؛ زیرا از یک سو، هدف‌های هژمونسیم می‌تواند تنها بگونه‌ای امپریالیستی و بر ضد منافع عینی کوتاه و درازمدت کشورهای صاحب منابع در خاور میانه بزرگ تأمین شود و از سوی دیگر، تنها با ابزار سیاسی قدرت می‌توان چنان ضربه‌ای به قوانین بازار جهانی زد که قیمت‌های کمیابی نفت ناممکن گردد. اما بدین ترتیب این نظر پاره‌ای از تحلیلگران مشهور اروپایی که جنگ عراق برای بالا بردن بهای نفت بوده است، نامفهوم می‌ماند.<sup>۳۸</sup>

افزایش بهای نفت نیازی به دخالت‌های سیاسی یا نظامی ندارد. اگر ایالات متحده از دخالت سیاسی و نظامی در خاور میانه بزرگ دست بردارد، این هدف به سادگی تحقق خواهد یافت و مکانیسم‌های بازار بی‌مداخله سیاسی با توجه به کمبود عینی ذخیره‌های نفتی -بهای نفت را به گونه طبیعی به سطح قیمت کمیابی خواهد رساند؛ مانند وضعی که این روزها به سبب کاهش عرضه نفت عراق و افزایش تقاضای چین و هند پیش آمده است. با بالا گرفتن بهای نفت، انرژی‌های تجدیدشده‌ی به‌گزینه‌هایی نیرومند تبدیل

بر طرف کند. آمریکایی‌ها مصرف را دوست دارند و از پس انداز بیزارند. از سوی دیگر، سرمایه‌گذاران آمریکارا بعنوان محل سرمایه‌گذاری برگزیده‌اند، زیرا دلار و ثبات آن را دوست دارند.<sup>۴۰</sup> «بیزاری از پس انداز و گرایش به مصرف»، یعنی زندگی کردن با امکاناتی فراتر از امکانات خود و به هزینه ملت‌های دیگر. تنها ایالات متحده است که به برکت دلار می‌تواند چنین وضعی استثنایی برای خود پدید آورد و هزینه رفاه آمریکاییان را تأمین کند. بخشی از قرضه ناخالص خارجی آمریکا بعنوان پیامد سرمایه‌گذاری دیگر کشورها، از ۲۵۰ میلیارد دلار در ۱۹۸۲ به ۲ هزار میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ رسید. این مبلغ ۲۲/۶ درصد تولید ناخالص داخلی ایالات متحده را تشکیل می‌دهد.<sup>۴۱</sup> اما بی‌موردن این راه آسان برای افزایش رفاه تاهنگامی ممکن است که دلار کار کرد خود بعنوان ارز حاکم را حفظ کند. اگر دلار جای خود را به یورو واگذارد، یا به گفته کوپچان اگر «دولت‌ها و سرمایه‌گذاران خصوصی یورو را بر دلار ترجیح دهند... این امر پیامدهای سنگینی برای کشور که سخت به سرمایه خارجی وابسته است خواهد داشت.»<sup>۴۲</sup> در حال حاضر آمریکا بزرگترین کشور بدهکار دنیاست؛ آثار هبری سیاسی آن کشور به جای اینکه برای از میان بردن این مشکل دست به اصلاحات همه‌جانبه اجتماعی و زیست محیطی بزند، ترجیح می‌دهد سیاستهای کنونی را با همه خطرات آشکارش بی‌گیری کند. در این زمینه، نفت از دو سو نقش کلیدی دارد: از یک سو، چون بازار نفت بزرگترین بازار تک‌کالایی و بازرگانی جهانی نفت بر پایه دلار است، بنابراین این یک عامل مهم ثبات دلار به‌شمار می‌رود؛ از سوی دیگر، بزرگترین صادرکنندگان نفت مانند عربستان، کویت و امارات عربی متحده تاکنون ذخیره‌های ارزی خود را در وهله نخست در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده‌اند. تا سال ۱۹۹۰ این کشورها نزدیک به ۱۰۰۰ میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کرده بودند.<sup>۴۳</sup> دارایی عربستان در ایالات متحده در حال حاضر کمابیش ۴۰۰ میلیارد دلار است. عربستان سخت زیر فشار است تا نه تنها همچنان نفت خود را با دلار آمریکایی بفروشد، بلکه سرمایه‌های خود را - حتی اگر قلمرو یورو و منطقه‌ای جذاب برای سرمایه‌گذاران باشد - از ایالات متحده بیرون نبرد.<sup>۴۴</sup>

روشن است که سرمایه‌گذاری دولتهای عربی حوزه خلیج فارس در ایالات متحده نه بر منطق اقتصادی واصل پیشینه کردن در آمد، بلکه به علل غیر اقتصادی انجام گرفته است. جان پرکینز (John Perkins) یکی از مأموران

خواهند شد و رقیبان آمریکایی توانند با بهره‌گیری از تکنولوژیهای تازه، خود را از وابستگی به ایالات متحده‌ها سازند و دامنه کار کرد سیاست خارجی مستقل خود را گسترش دهند. بدین سان پیش زمینه یک نظام جهانی پلورالیستی فراهم خواهد شد و یکی از بزرگترین پایه‌های هژمونیک ایالات متحده در هم خواهد شکست و سرانجام آمریکا همه‌برگهای برنده‌ای را که از ۵۰ سال پیش در خاورمیانه به دست آورده است در برابر رقیبان رنگارنگ از دست خواهد داد. از سوی دیگر، رشد اقتصاد جهانی به سبب رونق‌یافته‌ی نفت کند می‌شود و آسیبی سخت‌تر به رقیبان ایالات متحده، بلکه به خود این کشور خواهد رسید. از این رو می‌توان پیش‌بینی کرد که آمریکا خاورمیانه و منابع نفتی هنگفتش را که با هزینه‌های کلان به چنگ آورده است، هرگز داوطلبانه رها نخواهد کرد. از این زاویه، ایالات متحده انگیزه‌ای جدی و قانع‌کننده برای دخالت سیاسی باهدف بالا بردن بهای نفت ندارد. البته هدف نیرومند نگهداشتن دلار چندان بی‌ارتباط باقیمت بالای نفت نیست، ولی این هدف هنگامی می‌تواند بر جسته شود که آمریکا داوطلبانه یا از سر ناچاری اهرم‌های خود را که در بالا نشان داده شد از دست بدهد. به هر رو، محدود دانستن جنگ، عراق به جنگ ارزی، سبب می‌شود که دیگر عوامل مهم وابستگی و درگیری که زاینده سیاست هژمونیک است، از نظر دور ماند. پیش کشیدن این عوامل برای ایجاد ائتلاف‌های گوناگون ضد هژمونیک و برداشتن گام‌های میانی به سوی یک نظام جهانی کثرت‌گرا گریز ناپذیر است. تا تغییر کامل ساختار مصرفی سیستم انرژی اروپا بر پایه منابع انرژی‌های خورشیدی راهی دراز در پیش دارد.<sup>۳۹</sup>

## دلار و هژمونیک

ایالات متحده با دلار بعنوان ارز تعیین‌کننده در بازار جهانی می‌تواند بخشی از سرمایه‌گذاری‌های داخلی را از راه قرضه خارجی تأمین کند و هزینه‌های آن یا حتی بخشی از اصل قرضه را با چاپ پول و ایجاد تورم در سطح جهانی بپردازد. از زمان فروپاشی نظام برتون و وودز، ایالات متحده راه آسان رشد با سرمایه‌های دیگر کشورهای جهان را برگزیده است. چارلز آ. کوپچان (Charles A. Kupchan)، مشاور کلینتون رئیس جمهوری سابق آمریکا، این الگوی معجزه‌آسا را چنین بیان کرده است: «ایالات متحده باید هزینه‌های ویژه زندگی خود را تأمین کند؛ لازم است کسری موازنه بازرگانی خود را

اطلاعاتی آمریکایی پس از کنار کشیدن از کار خود، در کتابش دست به اعترافاتی تکان دهنده زد و از برخی روش‌های آمریکایی برای مطیع کردن نخبگان سیاسی در کشورهای جهان سوم و از جمله کشورهای نفت خیز پرده برداشته است.<sup>۴۵</sup> پرکینز داستان انتقال دلارهای نفتی به آمریکارادر مصاحبه با روزنامه آلمانی فرانکفورتر روندشابه تاریخ ۲ ژوئیه ۲۰۰۵ چنین بیان کرده است: «در دهه ۷۰ من در معامله‌ای استثنایی شرکت داشتم که امروز هم مسئله داغ روز است. شاه عربستان در این معامله پذیرفت که بخش بزرگی از درآمدهای نفتی خود را در ایالات متحده سرمایه گذاری کند... و بهای نفت را در سطحی قابل قبول برای مانگهدارد. در برابر، ما پذیرفتیم که سلطنت سعودی را در عربستان نگهداریم.»

بدین سان، گذشته از دلایل منطقی و علمی، شواهدی عینی وجود دارد که نفت و ژئوپولیتیک در چارچوب سیاست ارزی به یک عامل سیاست هژمونیک و همزمان جنگ‌های نفتی به جنگ‌های ارزی تبدیل می‌شود. این نکته بویژه در مورد جنگ عراق صدق می‌کند. عراق در پایان سال ۲۰۰۰ استخراج روزانه ۲/۴ میلیون بشکه نفت خود را با یورو آغاز کرده بود. دولت ایران نیز می‌کوشید بخش بزرگی از نفت خود را به یورو بفروشد و بدین سان یورو برای نخستین بار وارد قلمرو سنتی دلار می‌شود.<sup>۴۶</sup> همانند مسابقه شدید تسلیحاتی در دهه هفتاد میلادی و جنگ‌های دهه‌های ۸۰ و ۹۰ میلادی در خاور میانه، جنگ در عراق نیز جنگی است که چرخه دلارهای نفتی را می‌گرداند.<sup>۴۷</sup> آمریکاییان قدرت برتر و حاضر در منطقه خلیج فارس امیدوار است که چرخه فروش جنگ افزار در برابر دلارهای نفتی که برای اقتصاد ملی اش پرسود است، نه تنها در آینده برقرار شود، بلکه افزون بر آن موقعیت دلار در منطقه سفارش‌های هنگفت به شرکتهای آمریکایی تقویت شود. جنگ با عراق و پافشاری آمریکایی اینک به همه مشکلات، در عراق و در خاور میانه به گونه مستقیم حضور داشته باشد، می‌تواند از زاویه سیاست ارزی نیز معنادار باشد، زیرا از این راه می‌تواند از پایگاه دلار در محدوده فروش نفت آپک دفاع کند.

به هر رو، ایالات متحده کوشش خواهد کرد تا آنجا که می‌تواند بهای نفت را به کمک یاران و همپیمانانش در آپک که شمارشان کم نیست، پایین نگهدارد و از این نقش خود به گونه اهرمی ژئوپولیتیک در تطمیع رقبای اقتصادی اروپایی و ژاپنی خود بهره‌گیرد و از سوی دیگر شرایطی پدید آورد که دلار نقش جهانی خود را بویژه بعنوان ارز درجه یک در

معاملات نفتی حفظ کند. اما در شرایطی که بهای نفت دیگر زیر کنترل ایالات متحده نباشد و به علت رشد سریع تقاضا یا استقلال بیشتر صاحبان نفت روند صعودی بیابد، در این صورت همه توان خود را به کار خواهد بست که نفت در بازار جهانی حتی الامکان به دلار به فروش برسد و پایگاه دلار با افزایش بهای نفت و حجم معاملات نفتی همچنان حفظ شود و درآمدهای نفتی از راههای گوناگون به شریان‌های اقتصادی ایالات متحده بریزد و به این حوزه بر گردد.

## رانت هژمونیستی

برخلاف جنگ‌های دهه‌های گذشته، در جنگ عراق، بعنوان نقطه اوج موقت سیاست هژمونیستی آمریکا، کمابیش همه پایه‌های اصلی آن، به هم گره خورده است. چارلز کوپچان مشاور کلینتون که پیشتر از او یاد شد، می‌گوید: «با اشغال عراق و فاصله گرفتن از نهادهای بین‌المللی، هژمونی آمریکا اکنون بیشتر به صورت نوعی هژمونی چپا و لگر عمل می‌کند.»<sup>۴۸</sup> دور از ساده‌اندیشی باید گفت که جنگ در عراق تنها جنگ بر سر نفت نیست، بلکه همزمان از تضادهای تشدید شده داخلی، استراتژی تسلیحاتی و نظامی، نفت و ژئوپولیتیک و سیاست ارزی مایه می‌گیرد. این واپسین مداخله ایالات متحده در زنجیره مداخله‌های سیاسی و نظامی آشکار و پنهانش در خاور میانه و خاور نزدیک در نیم سده گذشته است، که در ۱۹۵۳ با کنار گذاشتن محمد مصدق نخست‌وزیر ایران از قدرت، به کمک سازمان سیا آغاز شد.

مدت‌های پیش از فروپاشی امپراتوری شوروی پیش‌بینی می‌شد که جهان با شتاب به سوی آینده‌ای چندقطبی و پلورالیستی پیش می‌رود. غول‌های نوپای اقتصادی مانند اتحادیه اروپا، ژاپن و چین بعنوان مراکز مستقل اقتصادی و سیاسی اعلام موجودیت کرده‌اند و آریکای نود و واقع با این تحول، واپس‌گرایانه و لجوجانه برخورد می‌کند. آمریکا جهان را به مناطق «زیر نفوذ» نظامی تقسیم می‌کند<sup>۴۹</sup> و نهادهای اقتصادی جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و سازمان جهانی بازرگانی که زیر سلطه ایالات متحده هستند به گونه فزاینده در دایره انتقال منابع ثروت جهان به اقتصاد ملی آمریکای قرار می‌گیرند. لیبرالیسم نو که در ایالات متحده سرسخت‌ترین پشتیبانان را دارد، با راهبردهای اقتصادی خود یعنی لیبرالیسم کردن بازار جهانی، خصوصی‌سازی و رشد اقتصادی از راه‌آرزایان‌سازی نیروی کار و منابع طبیعی به توجیه ایدئولوژیک تقسیم ناعادلانه ثروت

چند گروه بخش کرد:

الف- کشورهای اروپای باختری که هم‌زیر چتر حمایت هسته‌ای آمریکا هستند و هم در بازار جهانی به برکت قدرت اقتصادی‌شان از استقلال نسبی برخوردارند. این کشورها در خراج‌گیری هم‌زمنی نیستی چه به گونه بهره‌گیری از منابع انرژی فسیل به قیمت دامپینگ و چه از راه تجارت ناعادلانه جهانی با آمریکا شریکند و از این رو در برابر هم‌زمنیسم آمریکا از سیاست کج‌دار و مریز پیروی می‌کنند. انتظار می‌رود که با به هم خوردن توازن عرضه و تقاضای نفت در بازار جهانی و افزایش ناگزیر بهای نفت، اروپا دیگر نیازمند قرار گرفتن زیر پوشش هم‌زمنیسم آمریکا نباشد و با استقلال بیشتری در صحنه سیاست بین‌الملل ظاهر شود.

ب- دولتهای عربستان، کویت، امارات عربی متحده (و نیز عراق زیر اشغال) بعنوان دارندگان منابع نفتی کلان، پیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی همه‌جانبه از ایالات متحده دارند اما به علل سیاسی و اجتماعی اتحاد با آنها از زاویه هم‌زمنیسمی چندان نمی‌تواند پایدار باشد.

پ- اسرائیل در واقع استوارترین هم‌میمان ایالات متحده در خاور میانه است، زیرا از یک سو سرنوشته و موجودیت اسرائیل از دید امنیتی در شرایط تک‌قطبی هم‌زمنیسمی کنونی به اتحاد با آمریکا گره خورده است؛ دیگر اینکه هر دو کشور از نظر ساختار اجتماعی به یکدیگر بسیار شبیه‌اند: هر دو تاریخی کوتاه دارند، هر دو به دست مهاجران اروپایی پایه‌گذاری شده‌اند و هر دو هم‌بستگی ملی خود را در برابر دشمنان بیرونی تعریف می‌کنند.

ت- ترکیه و مصر، که اولی وابستگی نظامی دیرینه به ایالات متحده دارد و دومی در سایه روابط خوبش با اسرائیل به مزایای اقتصادی و کمکهای نظامی دست یافته و به پیروی از آمریکا تن داده است.

ث- کشورهای اروپای شرقی و آسیای مرکزی که در حال حاضر برای حفظ استقلال خود در برابر روسیه کم و بیش بی‌چون و چر از ایالات متحده پیروی می‌کنند و خواسته‌های گوناگون آمریکا مانند داشتن پایگاههای نظامی در خاکشان را می‌پذیرند.

### ۳- نارسایی‌های هم‌زمنیسم آمریکا و دورنمای

#### جهان پلورالیستی

تغییر مختصات سیاسی در درون جامعه آمریکا مبنی بر دوری از مواضع سنتی لیبرال و محافظه‌کار و گرایش به

در سطح جهان می‌پردازد. هزینه‌های نظامی سرکردگی آمریکایی-حتی اگر به چند صد میلیارد دلار در سال برسد- بخشی کوچک از سودهایی است که آمریکا در سایه نظم هم‌زمنیسمی، بعنوان رانت هم‌زمنی از اقتصاد جهانی به دست می‌آورد.

نمونه‌های رانت سرکردگی، از دیدگاه تاریخی در استبدادهای شرقی فراوان است. جلال و شکوه امپراتوری‌های نیرومند در شرق باستان بر یک سیستم متمرکز مالیات‌گیری از کشاورزان، قبیله‌های کوچنده از ساتراپ‌ها و دولت‌های تحت‌الحمایه استوار بود. البته فرمانروایان شرقی در برابر خراجی که می‌گرفتند، خدماتی نیز به شکل سیستم‌های آبیاری کارآ، ساخت راه‌های ارتباطی و پاسداری از شهروندان در برابر یورش دشمنان عرضه می‌کردند؛<sup>۵۰</sup> برعکس، ایالات متحده در سایه برتری بی‌چون و چرای نظامی، سیستم هم‌زمنیسمی کامل خود و نفوذش بر نهادها و رژیم‌های تعیین‌کننده در اقتصاد جهانی، به گونه فزاینده خراج سرکردگی خود را از اقتصاد جهان و بیش از همه از کشورهای جهان سوم می‌گیرد، بی‌اینکه در برابر کمترین خدمتی عرضه کند.

خراجی هم‌زمنیسمی که ایالات متحده سالانه به چنگ می‌آورد، بر پایه یک تخمین محافظه‌کارانه، دستکم از ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ میلیارد دلار است، یعنی رقمی برابر با ۵ تا ۱۰ درصد تولید ناخالص اجتماعی در ایالات متحده یا ۱/۵ تا ۳ درصد تولید ناخالص جهانی. این خراج سرکردگی از راه‌های زیر به دست می‌آید:

الف) انتقال درآمدها و منابع طبیعی جهان در سایه قیمت‌های دامپینگ برای انرژی‌های فسیلی، برای همه واردات کشاورزی تک‌ساختاری از جهان سوم و نیز قیمت‌های دامپینگ برای همه کالاهای وارداتی که خراج از پوشش استانداردهای اجتماعی و زیست‌محیطی تولید می‌شود.<sup>۵۱</sup>

ب) وارد شدن سرمایه‌هایی به کمک مکانیسم‌های ارزی در کشورهای صنعتی یا در چارچوب فرار از جهان سوم به دایره سرمایه‌مالی آمریکا؛

پ) جذب گسترده مغزهای فراری، بر پایه دادن یارانه به نظام علمی-پژوهشی آمریکا

#### پشتیبانان هم‌زمنیسم آمریکا

پشتیبانان سیاستهای هم‌زمنیسمی آمریکا را می‌توان به



«مواضع و گروه‌های ملی، تک قطب گر، محافظه کار و بنیادگر»<sup>۵۲</sup>، دگرگونی بین و درون این دو گروه، و نیز در درون دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، جابجایی اولویت‌ها را به سود راه‌های هژمونستی نظامی تک تازانه که در کوتاه مدت ارزان، اما در همان حال بسیار پرخطرند، بازتاب می‌دهد. فاجعه عراق، از یک سو بازتاب تغییر مختصات سیاسی آمریکا و از سوی دیگر نشان دهنده نارسایی‌های هژمونسم آمریکا است. عراقی‌ها با همه تجربه‌های تلخشان از دوران رژیم پشیمین - به اینکه اشغال نظامی عراق برابر با آزادی است، اعتقاد ندارند. بر پایه نخستین نظرخواهی علمی که به سفارش مجله محافظه کار آمریکایی آمریکن انترپرایز در نیمه نخست ماه اوت ۲۰۰۳ در عراق انجام شد، اشغالگری ایالات متحده از سوی عراقیها آشکارا رد می‌شود: «حتی در برابر این پرسش تلقین کننده که آیا ایالات متحده و انگلستان باید استقرار یک رژیم عادلانه را تضمین کنند، از هر ده عراقی شش تن به روشنی پاسخ نه داده است.»<sup>۵۳</sup> ادعای مشاوران سابق کلینتون، رونالد آسموس و کنت پولاک، مبنی بر اینکه آمریکایی‌ها خواسته با ساقط کردن صدام حسین دموکراتیزه کردن خاورمیانه بزرگ را آغاز کند،<sup>۵۴</sup> تبلیغی صرف از آب در آمد.<sup>۵۵</sup> همفکران آسموس و پولاک در این سوی اقیانوس اطلس و در آلمان بویژه هر فریدمونکلر برخلاف عقل سلیم به افسانه‌پروژه تازه ماورای آتلانتیکی چسبیده‌اند. مونکلر اشغال امپریالیستی عراق را هنوز هم «نبرد بای نظم» می‌داند و انتقاد اروپاییان از این سیاست ایالات متحده را به حساب «سوء تفاهم در مورد سیاست نظم بخشی» می‌گذارد.<sup>۵۶</sup>

امروز دیگر شکی باقی نمانده که بهانه آمریکا برای راه انداختن جنگ عراق دروغی بزرگ بیش نبوده است. جنگ افزارهای کشتار جمعی عراق - که دلیل اصلی جنگ معرفی شده بود - تا امروز هم پیدا نشده است. پاول وزیر خارجه پیشین یک سال پس از سخنرانی اش در ۵ فوریه ۲۰۰۳ در شورای امنیت سازمان ملل - که مبنای آن آشکارا داده‌هایی نادرست بود - در مصاحبه تلویزیونی با شبکه ABC در ۹ سپتامبر ۲۰۰۵، موضع گیری خود را بزرگترین لکه ننگ بر زندگی سیاسی اش اعلام کرد و اونیل (O'Neill) وزیر دارایی مستعفی ایالات متحده در کتابش با عنوان بهای وفاداری نوشت که بوش مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در مورد جنگ عراق تصمیم گرفته بوده است. پس از این افشاگری ناگوار برای دولت آمریکا، بوش اعتراف کرد که در حقیقت سیاست کلینتون در مورد عراق را ادامه می‌دهد.<sup>۵۷</sup>

این گفته بوش که به واقعیت نزدیک است، می‌بایست چشم اروپاییان را باز می‌کرد که چشم امید به پیروزی انتخاباتی دموکرات‌ها نبندند.

دولت آمریکا یک سال پس از آغاز جنگ - با کار خود مشروعیّت سیاسی اش را در درون و بویژه در سطح جهانی از دست داد. دیگر تنها اروپاییانی مانند امانوئل توئیستند که برای ایالات متحده بعنوان قدرت جهانی مرثیه نوشته‌اند؛ خود آمریکاییان از محافل سیاسی و علمی نیز زبان به انتقاد می‌گشایند و بازگشت از راه آغاز شده را می‌خواهند.<sup>۵۸</sup> بگذریم از اینکه به نوشته زوروس، میلیاردر آمریکایی، هژمونی آمریکا حباب صابونی بیش نیست.<sup>۵۹</sup> به هر صورت فاجعه عراق فرصت بزرگی برای ایجاد نظامی جهانی از نوع دیگر و انسانی تر پدید آورده است. البته ایالات متحده سخت در پی راهکارهای تازه‌ای است که بتواند حتی پس از دوران انرژیهای فسیلی، هژمونی جهانی خود را حفظ کند. شواهدی در دست است که ایالات متحده به زودی خواهد توانست نیروگاههای هسته‌ای کوچک و راننده بازار کندو قصد دارد بر پایه پیشتازی در این تکنولوژی، تولید انرژی هسته‌ای را به انحصار خود در آورد و در مدت این تکنولوژی را به تنها گزینه برای تأمین انرژی در زمانی که انرژیهای فسیلی رو به پایان می‌گذارد، تبدیل کند تا کشورهای وابسته به انرژی و ارداتی بویژه رقیبان آینده ایالات متحده مانند چین، هند و دیگر کشورهای مانع محدود داخلی در مدت زیر فشار هژمونسم باقی بمانند. باین دور نما، درگیری هسته‌ای با ایران نیز می‌تواند با زمینه سازی‌های لازم در راستای انحصاری کردن صنایع هسته‌ای در جهان در ارتباط باشد و با جلوگیری از غنی سازی اورانیوم در ایران تکلیف دیگران هم روشن شود.

اما پیشرفت جهان به سوی نظام چند قطبی به گونه ساختاری با تغییر الگوی موجود در شد در آمریکا گره خورده است. به سخن دیگر، آمریکاهنگامی از سیاستهای کنونی و روابط تک قطبی دست برد خواهد داشت که بندهای انتقال رانتهای کلان و منابع طبیعی از دیگر مناطق به اقتصاد داخلی اش گسسته شود و این کشور با اصلاحات ساختاری از اقتصاد وابسته به رانت هژمونی به اقتصاد متکی بر نیروهای انسانی و منابع طبیعی سرشار خود، و تجارت عادلانه با دیگر مناطق جهان باز گردد.

## پلورالیسم جهانی، نقش اروپا و سهم خاورمیانه

بی گمان ایالات متحده چه اکنون و چه در آینده قابل

تاریخی (برای مثال یادآوری ویژگیهای امپراتوری روم) یا گره زدن ایده‌های جمهوری خواهانه در دوران پایه‌گذاری ایالات متحده با دوران حاضر است؛ درحالی‌که واقعیت‌های انکارناپذیری چون منافع هژمونیک، نیروهای محرک و عملکردها، گسست‌ها و درگیری‌ها را در نظر نمی‌گیرند، آنها را بی‌اهمیت جلوه می‌دهند یا زیرکانه آنها را به مکانیسم‌ها و ابزارهای امپراتوری تعبیر می‌کنند.<sup>۶۴</sup> با اینکه انگیزه‌های طرفداران این نظریه متفاوت است، الگوی امپراتوری کار پایه‌ای ایدئولوژیک برای همه کسانی است که از سرکردگی ایالات متحده به دلایل گوناگون آشکارا دفاع نمی‌کنند، اما می‌خواهند از تقسیم ثروت جهان یا به عبارت دیگر از رانت هژمونیک ایالات متحده باصطلاح بعنوان ملازم رکاب بهره‌برداری کنند. براین پایه الگوی امپراتوری را از یک سو می‌توان به گونه مثبت ارزیابی کرد و از لحاظ اخلاقی توجیه‌گر نظامی باصطلاح صلح و آزادی گستر در یک دنیای پر آشوب جلوه داد، و از سوی دیگر نظام موجود به سرکردگی یک تازانه آمریکارا زیر عنوان الگوی امنیت‌زا و بی‌خطر امپراتوری، برای اروپاییان در این سوی اقیانوس اطلس پذیرفتنی ساخت.

### اروپا بعنوان نیروی نظامی

طرفداران یک اروپای نیرومند از دید نظامی، در اتحادیه اروپا، در آلمان و بویژه در فرانسه بسیارند. برای نمونه، مشاور شیراک نویسنده معروف، امانوئل تورامی توان نام برد که در نظام چندقطبی او تنها یک اروپای با حقوق مساوی قابل تصور است که از راه افزایش تسلیحات نظامی و بویژه هسته‌ای خود می‌تواند به استقلال استراتژیک واقعی نایل شود.<sup>۶۵</sup> چنین تصویری به ظاهر پذیرفتنی، به یک مسابقه تازه تسلیحاتی در بهینه‌بین‌المللی یاری خواهد رساند. در این زمینه، اروپا از لحاظ نظامی همواره از ایالات متحده آمریکا پس خواهد ماند و از لحاظ اقتصادی نیز در برابر آن کشور بازنده خواهد بود. افزون بر این، این راهکار جلوهمه تلاش‌ها برای از میان بردن بی‌توانی جهانی، ایجاد نظام اقتصادی عادلانه‌تر و دگرگون‌سازی زیست‌محیطی اقتصاد جهانی را خواهد گرفت و شکاف میان ثروت و فقر در جهان را ژرف‌تر خواهد کرد. اروپا نباید به چنین دامی بیفتد، و گرنه برای سالیان دراز استقلال نسبی خود را هم از دست خواهد داد.

پیش‌بینی از لحاظ اقتصادی و بویژه از لحاظ نظامی به اندازه‌ای نیرومند هست که بتواند تک‌تازی را به کمک باران سنتی و تازه خود در جهان تا سال‌ها به گونه کنونی یا ضعیف‌تر ادامه دهد. ولی برای یک نظام چندقطبی هنگامی فرصت واقعی پیش خواهد آمد که در خود آمریکا از مشروعیت سیاسی یک تازی کاسته شود. از این رو اگر اروپا دست به هر تلاشی بزند تا به کثرت‌گرایان به انزو کشیده شده در ایالات متحده تحرک بخشد و از هر چیزی که طرفداران تک‌تازی در آمریکا و یارانشان در اروپا را تقویت می‌کند دوری جوید، کار درستی انجام داده است.<sup>۶۶</sup> در واقع نیز مرز میان الگوهای نظام جهانی نه از میان آمریکا و اروپا، و نه از میان دموکرات‌ها و جمهوری خواهان در ایالات متحده، بلکه از میان طرفداران نظام تک‌قطبی و کثرت‌گرایان در سراسر جهان می‌گذرد. احزاب و نیروهای جامعه مدنی طرفدار پلورالیسم در اروپا با این پرسش بزرگ روبرو می‌شوند که چهره‌ای در میان یا بلندمدت به یک نظام جهانی انسانی ترو عادلانه‌تر می‌انجامد. برای فرمولبندی برخی فرضیه‌ها بعنوان پاسخ این پرسش، نخست باید ۴ گروه عمده را که در کشاکش بر سر الگوهای نظام جهانی در برابر هم ایستاده‌اند، نشان داد:

### طرفداران نظام تک‌قطبی

این گروه، در سطح سیاسی، در برگیرنده کسانی است، برای نمونه، چون جرج دبلیو بوش و سیلویو برلوسکونی که سخت محافظه‌کارند، جهان را به مفهوم هایزی آن (Hobbes World) در نظر می‌گیرند و آنرا به خیر و شر و متمندان و بربرها تقسیم می‌کنند، از استانداردهای دوگانه حمایت می‌کنند، خواسته‌های ثروتمندان و زورمداران را معیار عمده عملکرد سیاسی قرار می‌دهند و بر سر هم نماینده منافع نخبگان ثروتمندان جهانند که در نظام زیر سرکردگی ایالات متحده بیشترین احساس امنیت را دارند.<sup>۶۸</sup>

### طرفداران امپراتوری

اینان امپراتوری را همچون سیستمی صلح‌گستر و استوار بر نظم امنیتی با ابعاد جهانی در نظر می‌گیرند که گویی اکنون در سراسر جهان مشروعیت پیدا کرده است و بنابراین عملکردهای آن از جمله جنگ‌افروزی، تضادی با حقوق بین‌الملل و حقوق بشر ندارد. مایکل هارت، آنتونیونگری<sup>۶۲</sup> و هر فریدمونکر<sup>۶۳</sup> از مهم‌ترین طرفداران امپراتوری‌اند. بحث آنان، در اساس، بر سر همانندی‌های

راز زیر سایه خود خواسته قیومت آمریکا بر هاندو و شجاعانه با ارائه کردن طرح‌های غیر نظامی برای پایان دادن به درگیری‌هایی مانند درگیری‌های خاورمیانه اظهار وجود نماید.<sup>۶۸</sup>

هدف فراخوان هابرماس و دریدازیر عنوان «تجربه تاریخی، سنت‌ها و دستاوردها» ترسیم «چشم اندازی» جذاب و گسترده برای اروپای آینده است، که البته «از آسمان فرو نمی‌افتد»، بلکه باید از دل تاریخ بیرون آید.<sup>۶۹</sup> اروپا نیازمند پروژه‌هایی هویت بخش است که راه‌ها به سوی آینده را در داخل و خارج حش شدنی و لمس شدنی سازد. در زیر، برخی نکات اساسی درباره نظم جهانی چندقطبی که اروپا باید برای برپایی آن کوشش کند، مطرح می‌شود. کشورهای خاورمیانه نیز می‌توانند در این راستا با اروپا همگام شوند و سهمی بسزادر ساخت آینده بهتر از آن خود کنند.

### پیشنهاد‌های راهبردی برای اروپا و خاورمیانه:

۱- فاجعه عراق برای اروپا نباید مایه بی‌تفاوتی و ناامیدی شود، بلکه فرصتی است مهم برای مطرح شدن گزینه‌های سازنده. دولت ایالات متحده نمی‌تواند داوطلبانه در عراق از سیاست هژمونیک دست بردارد؛ از این رو برای عراقی‌ها غیر قابل اعتماد باقی می‌ماند و بیشتر همچون یک قدرت اشغالگر امپریالیستی شناخته می‌شود. با توجه به تلفات فزاینده سربازان آن کشور، نیروهای آمریکایی دیر یا زود باید از عراق بروند. هر سازشی که به ادعای رهبری آمریکادر عراق رسمیت بخشد، رنج انسان‌ها، عراقیان و سربازان آمریکایی را بیشتر می‌کند و به اقتدار سازمان ملل آسیب می‌رساند. از این رو آلمان و فرانسه باید بر مسئولیت مطلق سازمان ملل از جمله قدرت نظم بخشی آن پافشاری کنند. برای ایجاد امنیت، شمار سربازان و ساختارهای فرماندهی کار آ تعیین کننده نیست، بلکه مشروعیت قدرت ثبات بخش مؤثر است. این منظور می‌تواند به گونه‌ای بسیار مؤثرتر بوسیله یک قدرت ثبات بخش که از سوی سازمان ملل تأیید شده و برای مثال متشکل از سربازان برخی کشورهای اسلامی یا شمارزی از کشورهای بی طرف اروپایی باشد، تأمین شود. وظیفه اصلی این نیرو آن است که به کمک دولت عراق و با ایجاد نهاد‌های دموکراتیک زیر پوشش سازمان ملل، استقلال ملی را هر چه زودتر به عراقی‌ها بازگرداند. البته پافشاری بر چنین طرحی در مورد عراق با مخالفت شدید دولت آمریکا روبه‌رو خواهد شد، اما شهر و ندان آمریکا - از جمله به سبب

طرفداران اروپا بعنوان یک قدرت غیر نظامی و مدنی این پرسش بنیادی را مطرح می‌کنند که آیا منطق و دورنمای نظامی می‌تواند به ثبات بیشتر و همزیستی صلح آمیز ملت‌ها بینجامد؟ و معتقدند که پافشاری بر اندیشه زور محور تنها به این استنباط نادرست می‌انجامد که آمریکا به سبب برتری نظامی‌اش همه چیز، و اروپا هیچ است. از دید آنان برای اروپا، رهایی از منطق نظامی باید در دستور کار سیاسی روز قرار گیرد، زیرا تنها از این راه زمینه نظامی‌گری در ایالات متحده بعنوان پدیده‌ای ناهمخوان با زمان می‌تواند منزلزل شود و در برابر، الگوی تنش زدایی در سطح جهان ریشه بدواند. بنیان نظامی‌گری کنونی در آمریکا هنگامی فرو خواهد ریخت، که اکثریت آمریکاییان مشروعیت اخلاقی و سیاسی آن را نفی کنند؛ در این صورت، اروپای ضعیف از لحاظ نظامی، فرصت خواهد یافت که قدرت اخلاقی و عملی به دست آورد.<sup>۶۶</sup> طرفداران این موضع‌گیری در آلمان و اروپا پاسیفیست‌هایی هستند که گرچه در اقلیتند، اما با تظاهرات توده‌ای و بزرگ در ۱۵ فوریه ۲۰۰۳ دست به تحرک تازه‌ای زده‌اند و برای نمونه، فراخوان یورگن هابرماس و ژاک دریدازیر عنوان «نوسازی ما پس از جنگ: تولد دوباره اروپا»<sup>۶۷</sup> با واکنش‌های مثبت و گسترده روبه‌رو شده است.

از دید هابرماس و دریدا «اروپا باید وزنه خود را در پهنه بین‌المللی در چارچوب سازمان ملل در تراز و بگذارد، تا یکه تازی هژمونیک ایالات متحده را متعادل سازد». وزنه اروپا، در واقع نیروی غیر نظامی‌اش است: اگر «دولت‌های رفاهی اروپایی برای مدت زمانی دراز نمونه بوده‌اند»، امروز نیز در دوران جهانی شدن، اتحادیه اروپا بعنوان «حکومتی و رای دولت‌های ملی»، می‌تواند الگوی تازه‌ای در روابط بین‌الملل شمرده شود. اروپا دارای سرمایه اخلاقی بزرگی است، که به گفته هابرماس بر آمده از تجربه شکست‌ها در نیمه نخست سده بیستم و دستاوردها از یکپارچه شدن جوامع اروپا در نیمه دوم آن سده است. پاسخ منفی شرودر و شیراک به بوش در جنگ عراق - با هر انگیزه‌ای که بوده - و واکنش‌های بر سر هم مثبت مخالفان جنگ در خود ایالات متحده و در دنیای عربی و اسلامی و جهان سوم به موضع‌گیری این دو کشور مشتقی نمونه خروار از آن وزنه اخلاقی است که اروپا بعنوان نیروی محرک برای ایجاد یک نظام جهانی عادلانه و تنش زدایی می‌تواند داشته باشد؛ البته در صورتی که بتواند خود

می‌دهد. از میان بردن کامل جنگ افزارهای هسته‌ای، چنان که رویت‌بات در فراخوان هشدار دهنده خود مطرح کرده<sup>۷۳</sup> یکی از فوری‌ترین وظایف بشری است و از این رو باید از اولویتها در زمینه سیاست بین‌الملل شمرده شود. مؤثرترین روش برای جلوگیری از گسترش جنگ افزارهای هسته‌ای، نابودسازی کامل آنهاست؛ کاری که پنج کشور بزرگ دارنده جنگ افزارهای هسته‌ای در پیمان ۱۹۷۰ خود را به آن متعهد کرده‌اند. رفتار دولت‌های دارنده جنگ افزارهای هسته‌ای، هنگامی که از کشورهای غیر اتمی می‌خواهند به پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی پایبند باشند، در حالی که زرادخانه‌های اتمی خود را نگه می‌دارند و پیوسته به آن می‌افزایند، نه تنها اعتماد دشمنان و از دید اخلاقی مردود است، بلکه در عمل نیز بی‌تأثیر است. اروپا در سطح جهان بهترین پیش زمینه‌ها را دارد که بر پایه منافع خود و نیز در چارچوب یک نظم جهانی عادلانه، به پیش‌تاز در روند تازه خلع سلاح تبدیل شود. اگر تجهیزات گسترده هسته‌ای و حتی وابستگی‌های امنیتی اروپا حفظ شود، نظام هژمونیستی ایالات متحده بیشتر دوام خواهد یافت. اما ابتکار اروپا در زمینه خلع سلاح بدان معناست که اروپا کار را از خود آغاز کند و جنگ افزارهای هسته‌ای خود را که مدت‌هاست نقش امنیتی شان را از دست داده‌اند، یکجانبه از میان بردارد. آنگاه نخبگان و رهبران سیاسی و نیز صنایع نظامی ایالات متحده هستند که باید برای آمریکاییان توضیح دهند چرا آمریکا همچنان به این ابزارهای شیطانی نیازمند است.

۴- یک نظم جهانی تازه، پایدار و چندقطبی تنها با از میان برداشته شدن وابستگی به انرژی فسیلی و بر پایه یک نظام جهانی مبتنی بر انرژی‌های تجدیدشونده می‌تواند پدید آید. در این زمینه باید ائتلاف‌هایی استراتژیک با شرکت همه رده‌ها و رژیم‌های ذینفع پدید آید که در آنها کشورهای تولیدکننده نفت سهمی چشمگیر داشته باشند و بتوانند از این راه، رفته‌رفته برای خود آینده‌ای غیر نفتی بسازند و هزینه این دگرگونی بنیادی را به کمترین اندازه برسانند. اروپا می‌تواند و باید در این راستا نقش پیشاهنگ را بازی کند. و همکاریهای تکنولوژیک بویژه در زمینه انرژی‌های تجدیدشونده با کشورهای خاورمیانه را در دستور کار خود قرار دهد. ایالات متحده نیز نمی‌تواند در از مدت یک نظام جهانی مبتنی بر انرژی‌های تجدیدشونده راپس‌زند. اگر اروپا همراه با برخی از اعضای آیک، بویژه ایران، ونزوئلا، اندونزی، الجزایر و نیز کشورهای چینی و روسیه و مکزیک و اردیک ائتلاف برای برپا

شمار فزاینده سربازان کشته شده آمریکایی و هزینه سرسام آور جنگ به احتمال زیاد از آن استقبال خواهند کرد؛ و اهمیت این امر برای گسترش چشم‌انداز چندقطبی در دست در همین جا نهفته است.

۲- جنگ در عراق، درگیری‌های خاورمیانه، بحران افغانستان، پرونده پرسروصدای هسته‌ای ایران، کشمکشها در کردستان و بر خوردهای گوناگون، میلیون‌ها کشته و ویرانی‌های بسیار در دهه‌های گذشته، همه نشان دهنده ساختارهای پیچیده درگیری‌ها در یکی از حساس‌ترین مناطق جهان است. تنها یک طرح جامع صلح برای خاورمیانه بزرگ می‌تواند امکان نزدیک شدن منطقه را در میان و در از مدت به صلح و آرامش پایدار پدید آورد. این امر نیازمند ابتکاری جدی برای برگزاری کنفرانسی همچون کنفرانس هلسینکی برای منطقه با سازمانی ناظر به امنیت و همکاری در خاورمیانه و خاور نزدیک بعنوان کاربایه‌ای منطقه‌ای با هدف پاکسازی منطقه از جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی، تأمین امنیت پایدار برای همه کشورهای خاورمیانه و خاور نزدیک، برپایی دولت مستتقل فلسطینی و پرداختن به درگیری‌های نژادی-فرهنگی و فرامرزی بر سر منابع طبیعی، آب‌ها و راه‌های آبی مشترک و... است. جمهوری اسلامی ایران می‌تواند در این زمینه نقشی بسزاداشته باشد.<sup>۷۰</sup> اروپا از راه این دورنمای خلاق فرصت می‌یابد که در قبال روندها و مسائل سیاسی در خاور نزدیک و میانه سیاست‌هایی مستقل از ایالات متحده در پیش گیرد و آمادگی توان خود را در بر آوردن خواسته‌ها بر ماس و دریدا برای بی‌ریزی صلح پایدار و فراگیر در چارچوب یک نظام تازه جهانی محک بزند. این راهبرد، زمینه ساخت دموکراسی‌سازی از درون را گسترش خواهد داد و پروژه‌های دموکراسی و ارداتی و آمریکایی را به گزینه‌ای واقع‌بینانه و بومی تبدیل خواهد کرد.<sup>۷۲</sup>

۳- اکنون زمان آن رسیده است که «سازمان همکاری و امنیت اروپا» از زیر سایه ناتو بیرون آید و حیاتی تازه بیابد. ناتو دیگر نه در نظم تک‌قطبی آمریکایی جایی دارد، نه در ساختار یک نظم جهانی چندقطبی. به جای آن، نهادهایی مبتنی بر همکاری بعنوان ستونهای جهانی دیگر گونه لازم است که شالوده‌ای برای آغاز خلع سلاح جهانی بویژه در زمینه جنگ افزارهای ویژه کشتار جمعی باشد. ژوزف و تیلت، برنده جایزه صلح نوبل و نماد جنبش پگواش می‌گوید: تصمیم ایالات متحده در مورد ایجاد سیستم‌های دفاع موشکی بالستیک... خطر یک مسابقه هسته‌ای تازه را افزایش

Lösche, Peter/von Loeffelholz, Hans Dietrich (ed.), Länderbericht USA, Bonn

(فرهنگ آمریکایی - گزارش ایالات متحده آمریکا) و

Kodalle, Klaus - Michael, 1988: Zivilreligion in den USA, in: Ders. (ed.): Gott und Politik in USA. Frankfurt a. M.

(دین مدنی در ایالات متحده)

۸. نگاه کنید به تاج زاده، سید مصطفی، ۱۳۸۳: «دین در انتخابات

آمریکا»، در روزنامه شرق، ۲۱ دی ۱۳۸۳.

9. Victor, Barbara, 2005: The Last Crusade. Religion and the Politics of Misdirection, London.

۱۰. بنگرید به:

Hardt, Michael/Negri, Antonio, 2002, The Empire. The New World Order, Frankfurt/ New York.

(امپراتوری نظم نوین جهانی)

و نیز:

Münkler, Herfried, 2005: Imperien. Die Logik der Weltherrschaft-von Rom bis zu den Vereinigten Staaten

(امپراتوری‌ها منطق سلطه جهانی - از روم تا ایالات متحده)

۱۱. در این مورد نگاه کنید به نیری، بیژن، ۱۳۸۴: جای آموزه نظامی

آمریکا، در اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۲۱۲-۲۱۱

۱۲. بنگرید به:

Arrighi, Giovanni, 1999, Chaos and Governance in the Modern World System, Minneapolis.

۱۳. بنگرید به:

Harvey, David, 2003, The New Imperialism, Oxford.

۱۴. جهت تحلیل وسیع تر عوامل عمده سیاست ژئواستراتژیک

ایالات متحده و جنگ‌های منطقه خاورمیانه از اواخر ۱۹۷۰ تا به حال

بنگرید به:

Massarrat, Mohssen, 2003: Amerikas Weltordnung. Hegemonie und Kriege um Öl, Hamburg.

(نظم جهانی آمریکایی - هژمونی و جنگ‌های نفتی)

۱۵. بودجه نظامی ایالات متحده در حال حاضر ۴۰۰ میلیارد دلار و

بیش از کل هزینه‌های تسلیحاتی کلیه کشورهای جهان است.

16. Todd, Emmanuel, 2003: Weltmacht USA. Ein Nachruf, München, S. 13.

(مرثیه‌ای برای ایالات متحده به مثابه قدرت جهانی)

۱۷. برای نمونه نگاه کنید به:

Lutz, Dieter S., 2001: Die Terroranschläge sind auch eine Warnung - vielleicht die letzte, in: Frankfurter Rundschau vom 22. September 2001

Massarrat, Mohssen, 2003

(ضررهای تروریستی یک هشدارند - شاید آخرین هشدار) و

(زیرنویس شماره ۱۲) و

Birnbaum, Norman, 2001: Der Scheintod hat das pol-

کردن نظام جهانی تازه در زمینه انرژی شود، خواهد توانست سیاست‌های خانمانسوز نفتی و زیست محیطی ایالات متحده را به انزوای بکشد. این ائتلاف می‌تواند به نیروهای اصلاح طلب و طرفدار نظام پلورالیستی جهانی در آمریکا پویایی تازه ببخشد و نگاه آن دولت را هر چه بیشتر به سیاست‌های ابتکاری در دوران انرژی‌های تازه و پیامدهای سودمند آن جلب کند. ۷۴

۵. یک جهان پلورالیستی نیازمند یک نظام اقتصادی جهانی عادلانه است. سیستمی که افزایش رفاه وابستگان به خود را در جلوگیری از مبارزه دیگران با فقر و گرسنگی بجوید، مشروعیت خود را از دست می‌دهد. اروپا می‌تواند و باید از سیاست‌های خودبوئی در بخش کشاورزی به زیان ملت‌های ضعیف تر در سلسله مراتب اقتصاد جهانی، یعنی ۳ تا ۴ میلیارد انسان در جهان سوم، دست بردارد و در این زمینه نیز نقش پیشاهنگ را بازی کند.

## یادداشت‌ها

۱. اصل این نوشته ابتدا در سال ۲۰۰۳ میلادی بزبان آلمانی در دو مرحله انتشار یافت و سپس به کمک آرش برومند به فارسی برگردانده شد. در زمستان ۲۰۰۵ این متن به صورت حاضر تکمیل گردید.

۲. استاد اقتصاد سیاسی در دانشگاه اوزنابروک آلمان، دارای مدرک مهندسی معدن از دانشگاه فنی برلن، دکترای علوم سیاسی از دانشگاه آزاد برلن و فوق دکترای اقتصاد از دانشگاه اوزنابروک آلمان

۳. نگاه کنید به:

Nielebock, Thomas, 1991: Die amerikanische Krisen- und Kriegspolitik im Lichte innenpolitischer Motive, in: Frankfurter Rundschau vom 26. Februar 1991

4. Lapham, Lewis H., 2003: Die Faust des Gerechten. Der religiöse Faktor in der US-Politik, in: Le Monde diplomatique, Juli 2003.

(مشت عادلان. عامل مذهبی در سیاست ایالات متحده)

Lazare, Daniel, 2002: Die Glaubensgemeinschaft USA und ihre Ketzer. Wer nicht für uns ist, ist gegen uns, in: Le Monde diplomatique, August 2002

(ایالات متحده آمریکا به مثابه مجمعی دینی و مشرکین آن. هر که با ما نیست، بر ماست)

۵. لافام، ۲۰۰۳

6. Richter, Horst Eberhard, 2003: Stillhalten ist tödlich. Eine Lehre des Krieges gegen Irak, in: Frankfurter Rundschau vom 3. September 2003.

(خاموش ماندن کشنده است. درسی از جنگ علیه عراق)

۷. نگاه کنید به:

Fluck, Winfried, 2004: Amerikanische Kultur, in:

- مرثیه‌ای برای قرارداد ABM و فراخوانی برای کنترل جدی‌تر تسلیحات) و نیز در فرانکفورتر روندشا، ۱۳ مه ۲۰۰۳  
Nassauer, Otfried, 2003: Die Rückkehr der Atomkriege, in: Frankfurter Rundschau vom 13. Mai 2003.  
(بازگشت جنگجویان هسته‌ای)
۲۶. بطور مثال در Nuclear Posture Review در تاریخ ژانویه ۲۰۰۲. همچنین در استراتژی ملی برای مبارزه با سلاح‌های کشتار همگانی... در همین رابطه نگاه کنید به:  
Rotblat, Joseph, 2003: Es wächst die Gefahr, dass ein neues nukleares Wettrüsten beginnt, in: Frankfurter Rundschau vom 6. August 2003.  
(خطر اینکه یک مسابقه تسلیحات هسته‌ای آغاز شود، گسترش می‌یابد)
۲۷. همانجا و نیز Nassauer, 2003, ۲۰۰۳ (زیرنویس شماره ۲۳) نگاه کنید به:  
Larson, Alan, 2003: U.S. must have access to energy on terms supporting economic growth. US Under Secretary for Economic, Business and Agricultural Affairs vom 08. April 2003.  
۲۹. درباره تحلیل همه‌جانبه این نظریه بنگرید به محسن مسرت ۱۳۸۴: تئوری بهای نفت. نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی نفت، در اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۲۱۴-۲۱۳  
۳۰. آمار و ارقام مربوط به سال ۲۰۰۲ هستند. محاسبه توسط نگارنده و براساس BP Statistical Review of World Energy, London  
۳۱. نگاه کنید به مسرت، محسن، ۱۳۸۴ (زیرنویس ش ۲۷)  
۳۲. برای اطلاعات بیشتر در مورد خطوط لوله باکو - تفلیس - سیحان نگاه کنید به:  
Polak, Matthias, 2003: Wie die Geopolitik der USA abgesichert wird, in: Informationsbrief Weltwirtschaft & Entwicklung Nr. 6/2003  
(چگونه ژئوپولیتیک ایالات متحده آمریکا تضمین می‌شود)  
بنظر پولاک مسأله بر سر «یک خط لوله از لحاظ اقتصادی ناسودآور و از لحاظ زیست‌محیطی قابل تأمل) است که صرفاً «براساس طرح‌های ژئواستراتژیک دولت آمریکا پدید آمده است». این خط لوله از طریق مداخله وسیع و فشار به دولت‌های دخیل و نیز بایستی توجهی به مقاومت روبرو شد همبودهای بی‌شماری که در طول این خط لوله قرار دارند، با کم‌بهرترین شرایط بصورت قرارداد رسمی به زیان محیط زیست و مردم آن منطقه تحمیل شده است.  
۳۳. Larson, 2003 (زیرنویس ش ۲۶)  
۳۴. برای یک ارزیابی جامع‌تر در مورد جنگ افغانستان و عراق بنگرید به Massarrat, Mohssen, ۲۰۰۳ (زیرنویس ش ۱۲)، فصل ۴ و ۲.  
۳۵. همانگونه که از این جنبه‌های بطور بسیار مختصر ارائه شده می‌توان
- itische Leben in den USA ereilt. Betrachtungen zur Lage einer Nation, in: Frankfurter Rundschau vom 3. November 2001.  
(مرگ ظاهری زندگی سیاسی در ایالات متحده آمریکا را اغافلگیر کرده است. ملاحظاتی در مورد وضعیت یک ملت)  
۱۸. Todd, ۲۰۰۳, (زیرنویس شماره ۴۴ ص ۱۵)  
۱۹. در این رابطه بنگرید به گزارش Karl Grobe در Frankfurter Rundschau, ۹ سپتامبر ۲۰۰۳  
۲۰. Joel, Beinin, ۲۰۰۳: مغز خارجی بوش Think tank برای سیاست خاور میانه، در لوموند دیپلماتیک، ژوئیه ۲۰۰۳  
۲۱. از جمله با نفوذترین کادرهای این مؤسسه عبارتند از مارتین ایندیک (Martin Indyk) (سفیر ایالات متحده در زمان دولت کلینتون در اسرائیل)، دنیس راس (Dennis Ross) (مشاور خاور نزدیک رئیس‌جمهور بوش پدر و کلینتون)، دیک چنی (Dick Cheney) (معاون رئیس‌جمهور)، جان بولتون (John Bolton) (نماینده ایالات متحده در سازمان ملل)، ریچارد پرل (Richard Perle) (پدر نظری جنگ عراق)، پل ولفوویتس (Paul Wolfowitz) (معاون وزیر دفاع). در همانجا، بینین (Beinin) در مقاله‌اش در هم‌بافتگی پرسنلی این آستان استراتژی سیاسی ایالات متحده در Think tank‌های مختلف و در هم‌بافتة نظیر AEI، مرکز سیاست امنیتی (CSP)، مؤسسه یهودی برای مناسبات امنیتی ملی (JINSA)، مؤسسه واشنگتن برای سیاست خاور نزدیک (WINEP) و مؤسسه American Enterprise که برای ریچارد پرل بمشابه پایگاه عملیاتی‌اش است، رانشان می‌دهد. خط ایدئولوژیک AEI را طبق نظر بینین می‌توان در جملاتی نظیر آنچه در زیر می‌آید شناخت: «ایالات متحده می‌بایست هر ده سال یک کشور کوچک بی‌بخت را در نظر بگیرد و آن را با خاک یکسان سازد تا جهان بفهمد که با ما نمی‌توان شوخی کرد». همانجا.  
22. Pradetto, August, 2003: Der Irak, die USA und Europa, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr.2/2003, S. 174.  
(عراق، ایالات متحده آمریکا و اروپا)  
23. Brzezinski, Zbigniew, 1997: Die einzige Weltmacht. Amerikas Strategie der Vorherrschaft, Frankfurt/M., S. 65.  
(یگانه قدرت جهانی. استراتژی سرکردگی آمریکا)  
۲۴. همانجا، ص ۲۲۰  
۲۵. نگاه کنید به:  
Kubbig, Bernd W., 2002: Jetzt haben die USA edn Freifahrtschein für unbegrenzte Aufrüstung. Ein Nachruf auf den ABM-Vertrag und ein Aufruf zu ernsthafter Rüstungskontrolle, in: Frankfurter Rundschau vom 14. Juni 2002  
(اکنون ایالات متحده آمریکا اجازه مسلح شدن نامحدود را دارد.)

- Abdolvand, Behrooz/ Adolf, Mataias, 2003 (Anm. 41), S. 182
۴۷. برای اطلاع بیشتر نسبت به این موضوع رجوع کنید به -Mas sarrat, Mohs sen, 2003 (زیر نویس ش ۱۲) ص ۱۶۷
48. Kupchan, 2003
- (زیر نویس ش ۳۸) ص ۶۸۱
۴۹. نگاه کنید به
- Nassauer, Ottfried, 2002: Eine neue militärische Aufteilung der Welt. Die künftige Kommandostruktur der USA für eine globale Ordnung und eine zurecht gestutzte Nato, in: Frankfurter Rundschau vom 15. Juli 2002
- (تقسیم‌بندی نوین نظامی جهان. ساختار فرماندهی ایالات متحده آمریکا در آینده برای نظام جهانی و یک ناتوی دلخواه)
۵۰. مفصل تر نگاه کنید به:
- Massarrat, Mohssen, 1976: Hauptentwicklungsstadien der kapitalistischen Weltwirtschaft, Lollar
- (مراحل اصلی تکامل اقتصاد جهانی سرمایه‌دار)
۵۱. جهت توضیحات تئوریک این پدیده مراجعه شود به مسرت، محسن، ۱۳۷۸: توسعه پایدار از راه درونی ساختن هزینه‌ها. مبانی تئوریک برای تحلیل و اصلاح ساختارهای جهانی، در: اطلاعات سیاسی-اقتصادی، ش ۱۴۲-۱۴۱
۵۲. نگاه کنید به:
- Krell, Gert, 2003: Arroganz der Macht, Arroganz der Ohnmacht. HSFK- Report 1/2003, Frankfurt/M.
- (تبختر قدرت، تبختر عجز)
53. Frankfurter Rundschau vom 13. September 2003
54. Asmus, Ronald D./ Pollack, Kanneth M., 2002: Transformation des Mittleren Ostens. Das neue transatlantische Projekt, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Heft 12/02
- (دگرگونی خاورمیانه. پروژه جدید ماورای آتلانتیک)
۵۵. Massarrat 2003 (زیر نویس ش ۱۲)
56. Münkler, Herfried, 2003: im Kampf gegen die Unordnung. Was viele Europäer nicht verstehen: Im Iraking es für das Imperium USA selbst um die Befriedung einer Peripheriezone, in: Franfurter Rundschau vom 28. August 2003
- (جنگ علیه بی‌نظمی. آنچه که بسیاری از اروپاییان درک نمی‌کنند، در عراق مسأله امپراتوری آمریکا آرام‌سازی منطقه‌ای حاشیه‌ای بود)
۵۷. نگاه کنید به:
- Frankfurter Rundschau vom 14. Januar 2004
۵۸. برای نمونه نگاه کنید به:
- Nye, Joseph S., 2003: Das Paradox der am-

دید، منافع نفتی و امکانات مداخله ایالات متحده آمریکا بسیار پروجه و بفرنج‌اند. اگر از این پیچیدگی اغماض کنیم، آنگاه متمایل بدان خواهیم شد که کوشش‌های هدفدار ایالات متحده را در اثر گذاری بر بهای نفت و تنظیم آن، زیر سؤال ببریم. مناسفانه بسیاری از تحلیلگران بین‌المللی به جزئیات پیچیده نقش ژئوپولیتیک نفت کم توجه‌اند و از شناخت هدف‌های نفتی ایالات متحده که تنها خود نفت نیست بلکه نفت وسیله قدرت و هژمونی این کشور است، عاجزند.

36. Cheney, Dick/Powell, Colin L/O'Neill, Paul u.a., 2001: National Energy Policy. Report of the National Energy Policy Development Group, Washington.

۳۷. همانجا

۳۸. برای نمونه نگاه کنید به (در آستانه یک جنگ نوین ارزی) Altvater, Elmar, 2003: Vor einem neuen Währungskrieg? in; Informationsbrief Weltwirtschaft & Entwicklung, Nr. 7- 8/2003.

۳۹. برای اطلاع بیشتر در این مورد نگاه کنید به فصل‌های بعدی این نوشته بخصوص به فصل «سهم اروپا و نقش خاورمیانه در ایجاد یک نظام جهانی چندقطبی».

40. Kupchan, Charles A., 2003: "Die USA brauchen Europa". Konturen einer künftigen Partnerschaft, Interview, in; Blätter für deutsche und international Politik, Nr. 6/2003, S. 686.

(ایالات متحده آمریکا به اروپا نیاز دارد)

۴۱. ناشر لوموند دیپلماتیک، ۲۰۰۳، اطلس جهانی‌سازی، برلین، ص ۹۸

Le Monde diplomatique (Hrsg.), 2003: Atlas der Globalis Lerung, Berlin, S.

42. Kupchan, 2003 (Anm. 38), S. 686.

۴۳. نگاه کنید به:

Abdolvand, Behrooz/ Adolf, Mathias, 2003: Verteidigung des Dollars mit anderen Mitteln, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 2/2003, S. 181 f.

(دفاع از دلار با ابزار دیگری)

۴۴. چون خروج سرمایه عربستان سعودی از دلار موجب یک هجوم بهمین‌وار به سمت یورو وین خواهد شد، عربستان سعودی در حال حاضر در رسانه‌های ایالات متحده بگونه پیشگیرانه تحت ظن عمومی قرار دارد که در ضربه تروریستی ۱۱ سپتامبر دخالت داشته است. علاقه سرمایه‌گذاران عربستان سعودی به تغییر ارز از طریق شمشیر داموکلس ظن به تروریسم و امکان مصادره ثروت‌شان، به گونه‌ای مؤثر تر می‌شود.

۴۵. نگاه کنید به:

Perkins, John, 2005, Bekenntnisse eines Economic Hit Man, Muenchen.

۴۶. نگاه کنید به:

۶۵. Todd, Emmanuel, 2003: (زیرنویس ش ۱۴ ص ۲۱۷)
۶۶. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به:  
Massarrat, Mohssen 2003c: Friedensmacht Europa. Die neue Ordnung im Nahen und Mittleren Osten nach dem Irak-Krieg, in: Frankfurter Rundschau vom 27. März 2003
- (ارویای صلح طلب: نظام نوین در خاورمیانه و نزدیک پس از جنگ عراق)  
۶۷. منتشر شده در  
Frankfurter Allgemeinen Zeitung vom 31. Mai 2003
- Habermas, Jürgen, 2003: Europäische Identität und universalistisches Handeln, in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 7/2003
- (هویت اروپایی و عمل جامع گرا)  
۶۸. در همین مورد بنگرید به Pradetto, 2003 S. 170 ص ۱۷۰ (Footnote 20)
۶۹. هابرماس و دریدا البته عناصر مشخص این دورنما را در فراخوان ماه مه خود نادقیق باقی می گذارند و کم و بیش به کلیات بسنده می کنند.
۷۰. در این مورد بطور مفصل تر نگاه کنید به مسرت، محسن ۱۳۸۳: سد استراتژی تسلط مطلق. بحران هسته‌ای ایران و دورنمای سیاست امنیت منطقه‌ای، شرق ۲۶ و ۲۷ بهمن ۱۳۸۳ و مسرت، محسن ۱۳۸۴: بی اثر کردن دام آمریکایی، شرق ۲۳ مرداد ۱۳۸۴
۷۱. برخورد با مسئله روز پرونده هسته‌ای ایران فقط در چارچوب یک طرح امنیت منطقه‌ای می تواند راه حل درازمدت داشته باشد. پرداختن تبعیض منشانه با این مسئله و کاربرد یکجانبه رهنمودهای قرارداد منع سلاح‌های هسته‌ای در رابطه با کشورهای غیر اتمی به اعتبار اتحادیه اروپا زیان می زند و آنها را در چشم ایرانیان همچون همدست ایالات متحده آمریکا و اسرائیل می نمایاند. اینکه خطر گسترش سلاح‌های هسته‌ای در خاورمیانه و نزدیک به ایران محدود نمی شود را تلاش‌های عربستان سعودی نشان می دهد که می کوشد به سلاح اتمی دست یابد. در این مورد بنگرید به گزارشی در فرانکفورتر روندشا، ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۳: «عربستان سعودی به سلاح اتمی متعلق به خود می اندیشد».
72. Massarrat, Mohssen, 2005: Demokratisierung des Greater Middle East, in: Aus Politik und Zeitgeschichte No 4/2005 (.....)
۷۳. Rotblat, Joseph, 2003: (زیرنویس ش ۲۴)
۷۴. در این مورد بطور مفصل تر بنگرید به:  
Massarrat, Mohssen, 2003d: Strategische Allianz für den Einstieg in das Zeitalter erneuerbarer Energien, in Solarzeitalter Nr. 4/2002
- (ائتلاف استراتژیک برای ورود به عصر انرژی‌های قابل بازیافت)
- erikanischen Macht. Warum die einzige Supermacht der Welt Verbündete braucht, Hamburg
- (پارادوکس قدرت آمریکا. چرا یگانه ابرقدرت جهان به متحد نیازمند است)  
Kupchan, Charles A., 2002: The End of American Era, New York; (پایان دوران آمریکایی)
- Power, Samantha, 2003: Das Empire der Menschenrechte. Zwischen Macht und Moral: Plädoyer für die Neuorientierung amerikanischer Weltpolitik, in: Frankfurter Rundschau vom 9. August 2003
- (امپراتوری حقوق بشر. میان قدرت و اخلاق: فراخوانی برای جهتگیری نوین سیاست جهانی آمریکا) وبویژه: Mann, Michael, 2003: Die ohnmächtige Supermacht, Frankfurt/ (ابر قدرت عاجز) M
59. Soros, Georg, 2004: Die Vorherrschaft der USA - eine Seifenblase, München
- (سروری ایالات متحده آمریکا - یک حباب صابون)  
۶۰. الف) (تک قطبی گرایی ایالات متحده آمریکا بمتابه مسئله سیاست بین المللی)، در: سیاست و تاریخ معاصر، ج ۳۱-۳۲، ۲۰۰۳
- Hippler, Jochen, 2003: Unilateralismus der USA als Problem der internationalen Politik, in: Aus Politik und Zeitgeschichte, B 31-32/2003
- (ب) Horst Eberhard Richter پزشک روانشناس آلمانی در روز ضد جنگ در مراسم اتحادیه سندیکاهای کارگری فدرال آلمان در فرانکفورت گفت: «ما باید به آن بیندیشیم که بدون یک دگرگونی خود آگاهی در درون ایالات متحده آمریکا پیشرفت‌های مؤثر سیاست صلح در مقیاس جهانی غیر قابل دستیابی باقی خواهد ماند» (Rich-ter, 2003) زیرنویس ش ۸
۶۱. یکی از سخنگویان این جریان که دورنمای تک قطبی را به روشن ترین وجهی فرمولبندی می کند و بگونه‌ای تهاجمی نماینده این دورنما است، رابرت کیگان، مشاور رئیس جمهور ایالات متحده است. در این مورد بنگرید به اثر
- Kagan, Robert, 2002: "Macht und Schwäche", in: Blätter für deutsche und internationale Politik, Nr. 10/2002
- (قدرت و ضعف)
۶۲. Hardt, Michael/Negri, Antonio, 2002: (زیرنویس ش ۱۰)
۶۳. Münkler, Herfried, 2003: (زیرنویس ش ۱۰ و ۵۳)
۶۴. برای نقد مفصل تر رجوع کنید به: Massarrat, 2003: (زیرنویس ش ۱۲)، فصل ۱ و از همین نگارنده
- Die Imperative des Imperiums. Über einen erstaunlichen Versuch, die Aggression gegen den Irak politisch und moralisch zu rechtfertigen, in: "Freitag" vom 21. März 2003
- (جبر امپراتوری. در مورد یک تلاش شگفت آور برای توجیه سیاسی